

آنان آغازگران بودند

...



مجموعه جزوه هایی که نخستین آن را پیش رو دارید، با هدف معرفی چند تجربه انقلابی مهم و تاثیرگذار معاصر تهیه شده است. این تجارب در عین حال که ظرفیت توده های تحت استثمار و ستم در جوامع گوناگون — و در دوره های مختلف — را برای در هم شکستن نظام کهنه و ساختن نظامی جدید به نمایش می گذارد، نقش تعیین کننده آگاهی انقلابی و ابتکار عمل های نیروی متشکل رهبری کننده هر انقلاب را هم بازتاب می دهد. در آینه این انقلاب ها، هم شکوفایی شور و انرژی توده ها را بر بستر یک جنبش آگاهانه دوران ساز می بینیم، هم محدودیت ها و کودکی های اجتناب ناپذیر انقلابیون، و هم تعمیق و تکامل دیدگاه ها و تئوری های انقلابی که در میانه جدال های حاد طبقاتی و اجتماعی و با درس آموزی از پیروزی ها و شکست ها انجام می گیرد. از دریچه این تجربه هاست که می توان آرمان رهایی نوع بشر از ستم و استثمار جامعه طبقاتی و درک ها و رویکردها و عملکردهای کمونیست های انقلابی در ارتباط با آن را محک زد. با اتکاء به جمع بندی و سنتز همین تجربه هاست که می توان علم انقلاب را سرزنده و شاداب و کارآمد کرد، از محدودیت ها و خطاهای گذشته جدا شد، و جوهر پیروزی ها و دستاوردهای دیروز را — فارغ از جزم گرایی ها و الگوبرداری ها — در خدمت ترسیم انقلاب های امروز و انقلاب کمونیستی جهانی فردا قرار داد.

موضوع این جزوه ها، تجارب گذشته اند. نتیجتاً لحن و حال و هوای نوشته ها، تاریخی خواهد بود. ما می کوشیم که با تاریخ رفتاری علمی و عینی داشته باشیم. بسیاری از تاریخ دانان بر این باورند که باید بیطرفانه به سراغ تاریخ رفت. چرا که هر شکل از تعصب و پیشداوری، چشم را بر بسیاری از زوایای مبهم یا وقایع مورد مشاجره خواهد بست و ناگزیر به کوتاه بینی و تقلیل گرایی تاریخی یا به تحریف حقایق خواهد انجامید. ما اذعان می کنیم که بی طرف نیستیم، ادعای تاریخ نگاری هم نداریم. اما به هنگام تهیه و تدوین این جزوه ها در حد توان خود تلاش می کنیم از دیدگاهی که حقیقت را در انحصار خود می داند فاصله بگیریم. تلاش می کنیم همه چیز را سیاه یا سفید نبینیم. تلاش می کنیم در ارائه تاریخ از این واقعیت ماتریالیستی و دیالکتیکی حرکت کنیم که همه چیز از بخش های متضاد تشکیل شده است و عمده بودن یک جهت یا وجه هر پدیده به معنی نفی جهات و وجوه دیگر نیست. ما با وجود اینکه با یک سیر تاریخی مواجهیم ولی وقایع، برآیندی است از گرایش ها و ضد گرایش ها و تصادف ها و «بخت» های پیچیده تاریخی. تاریخ را انسان هایی می سازند که حرکاتشان لزوماً همیشه قابل پیش بینی نیست.

به علاوه در نگاه به تاریخچه هر یک از انقلاب های معاصر می بینیم که هر کدام از این ها متفاوت و منحصر به فرد است. می بینیم که دنیا سوار بر ارابه تاریخ در مسیری پر فراز و نشیب و غیر قابل پیش

بینی به پیش می تازد و همه چیز تغییر می کند. می بینیم که مضمون و یا شکل و شیوه مناسبات حاکم و فرهنگ ها و سنت های مبارزاتی در هر کشور متفاوتند، اندیشه و فرهنگ غالب بر انقلاب ها متفاوت است، ولی نقاط مشترک و پیوندهای اساسی هم بسیارند.

می دانیم که آشنا کردن نسل جوان با این تاریخ کار آسانی نیست. بورژوازی جهانی و هیئت های حاکمه ضد مردمی در همه کشورها در حد توانشان تاریخ جنگ های انقلابی و انقلاب های معاصر را تحریف کرده یا پوشیده نگاه داشته اند. آن ها در حالی که ایده ها و ارزش های کهنه، شخصیت ها و الگوهای مرتجع، و وقایع و مناسبت های نخ نما شده را مرتبا در مغز نسل امروز فرو می کنند، وقتی که پای تاریخ انقلاب های معاصر پیش می آید فریاد می کشند که دیگر دوره این کارها سر آمده است و ایده انقلاب، ایده ای کهنه است! واقعیت چیست؟ واقعیت اینست که بعضی از انقلاب های معاصر، قبل از کسب قدرت سیاسی شکست خورده اند. بعضی دیگر با انحطاط قدرت انقلابی و یا سرنگونی قدرت انقلابی مواجه شده اند و به شکست انجامیده اند. ولی این تاریخ، تاریخ شکست نیست. تاریخ مبارزه است و تاریخ دستاورد. طبقات حاکمه دنیا با حذف این تاریخ، می خواهند محرومان و محکومان جامعه طبقاتی را که رهایی شان در گرو انقلاب است از این گنجینه درس آموز محروم کنند.

ترتیب بندی جزوه ها، نشانه ارجحیت دادن ما به این یا آن تجربه انقلابی نیست. نشانه فوری دانستن نیاز به معرفی یک تجربه نسبت سایر تجارب هم نیست. این "انتخاب" را فقط می توان به حساب فراهم بودن اسناد و اطلاعات و تحلیل های کافی در مورد یک انقلاب برای تهیه کنندگان هر جزوه گذاشت. چنین است که ما از تجربه انقلابی کشور پرو در آمریکای لاتین شروع می کنیم. انتشار جزوه های مشابهی در مورد تجارب انقلابی در کشورهای نپال، روسیه، چین و کوبا نیز در دستور کار ما قرار دارد.

در ارائه موضوع های گوناگون تلاش می کنیم از «تئوریک» شدن مباحث پرهیز کنیم و وزن اصلی را به تاریخ و سیاست بدهیم. اگر چه طرح بعضی نکات و فرمولبندی های تئوریک را در این جزوه ها نه تنها ناگزیر بلکه ضروری می دانیم. سعی داریم زبان نوشته، برای خواننده عام از نسل های مختلف قابل فهم باشد هر چند می دانیم که مخاطب اصلی این جزوه ها دختران و پسران جوانی خواهند بود که در عرصه مبارزات سیاسی و خیزش های اجتماعی به دنبال فلسفه و تئوری و برنامه رهایی بخش، استراتژی پیروزمند و راه واقعی رهایی می گردند.

اردیبهشت ماه ۱۳۸۹

نشر تجربه

tajropublications@gmail.com

آنان آغازگران بودند

گذری بر جنگ انقلابی در پرو

رویا زمانی

در سال ۱۹۶۲ میلادی، آبیمائل گوسمان^۱، فارغ التحصیل کم حرف دانشگاه سن آگوستین برای تدریس فلسفه راهی شهر کوچک آیاکوچو در قلب کوه های آند شد. آن زمان هیچکس نمی توانست پیش بینی کند که گوسمان و دانشجویانی که تربیت کرد هسته مرکزی جنبشی شوند که نزدیک به بیست سال چهره پرو را دگرگون سازند و تجارب باارزشی برای تمام کسانی که خواهان تغییر جهانند به جا نهند.

گوسمان در سال ۱۹۳۴ متولد شد، تحصیلاتش را در حقوق و فلسفه به پایان رساند و پایان نامه اش را در مورد «تئوری کانت درباره مکان» و «دولت بورژوا دمکراتیک» ارائه داد. او وقتی که به آیاکوچو می رفت، خیال نداشت بیشتر از یک سال در آنجا بماند. ولی اوضاع چیز دیگری طلب می کرد. در آیاکوچو، به تشویق رئیس دانشگاه، زبان سرخپوستان منطقه یعنی «کچوا» را آموخت و تا اواسط سال های هفتاد که زندگی مخفی را آغاز کرد، در همان دانشگاه به تدریس (و تبلیغ و ترویج سیاسی) مشغول بود.

پیش زمینه

در سال های شصت و هفتاد میلادی، جوانان و دانشجویان پرو، همچون بسیاری از هم سن و سالان خود در سراسر جهان، به امید ساختن دنیایی نوین به جنب و جوش آمده بودند. مطالعات جمعی سازماندهی می شد. اقتصاد و فلسفه در کنار تجارب انقلابی مردم جهان به بحث گذاشته می شد. اعتراضات از دانشگاه به خیابان ها کشیده می شد و از خیابان ها به خانه و کارخانه و روستا سرایت می کرد. نظم کهن به چالش گرفته شده بود و جنبش کمونیستی پرو نیز طبیعتاً در مرکز این جدال ها و مبارزات قرار داشت.

در سال های شصت میلادی، بر سر مفهوم سوسیالیسم و چگونگی گسست از روابط سرمایه داری در جنبش بین المللی کمونیستی مبارزه ای مهم در گرفت. این مبارزه که اساساً بین چین و شوروی آغاز شد در کل جنبش بین المللی کمونیستی بازتاب یافت. مبارزه در نقاط مختلف،

^۱ Abimael Guzmán Reynoso

متفاوت پیش رفت ولی دعوا در همه جا بر سر این بود که آیا امکان انجام انقلاب پیروزمند علیه نظم کهن در دنیا وجود دارد یا نه، و اگر جواب مثبت است چگونه می توان این کار را به انجام رساند.^۲

یکی از مسائل مورد مشاجره و یکی از دغدغه های کمونیست های جوان پرو این بود که چرا قدیمی ها مبارزه مسلحانه را جدی نمی گیرند و برای آن برنامه ریزی نمی کنند؟ چرا درگیر مبارزات کم و بیش علنی روزمره ای شده اند که نه ضربه جدی به نظام می زند و نه مردم را برای سرنگونی آن آماده می کند؟ تشدید این بحث و جدل ها در سال ۱۹۶۴ به انشعاب در حزب کمونیست پرو منجر شد. طرفداران شوروی به کلی قهر انقلابی را مردود شمردند و دیگران، «حزب کمونیست پرو، پرچم سرخ» را تشکیل دادند.

این بحث ها در شرایطی پیش می رفت که حکومت پرو نیز دستخوش تغییراتی بود. در سال ۱۹۵۶، ژنرال های حاکم بر پرو، طی انتخاباتی دولت را به غیر نظامیان واگذار کرده بودند. فساد در این دوره چنان علنی شده بود و نارضایتی چنان بالا گرفته بود که ارتش دوباره سر رشته کارها را در دست گرفت. اما بعد از مدتی در سال ۱۹۶۳ انتخابات دیگری برگزار شد که پیروز آن، «فرناندو بلونده»^۳ بود. در سال ۱۹۶۸ نظامیان دوباره دست به یک کودتا زدند، بلونده را سرنگون کردند و به فرماندهی ژنرال «ولاسکو»^۴ زمام امور را به دست گرفتند. این یک حکومت نظامی — پوپولیستی

^۲ در سال ۱۹۶۴ نامه های حزب کمونیست چین (به دنبال کنگره بیست و تغییرات جدی در سیاست حزب کمونیست شوروی) علنی شد. این نامه ها خطاب به رهبران شوروی نوشته شده بود. اختلافات چین با شوروی حول دو مساله متمرکز شده بود: تاکید روسیه بر انگیزه های مادی و حق بورژوازی که به «کمونیسم تاس کبابی» معروف شد، و تز «سه مسالمت آمیز» روس ها (یعنی همزیستی مسالمت آمیز و رقابت مسالمت آمیز با دنیای سرمایه داری و گذار مسالمت آمیز به کمونیسم). اختلافات چین و شوروی به مبارزاتی در سطح جهان دامن زد و به انشعاب در احزاب کمونیست انجامید. در آن زمان حزب کمونیست چین و مائوتسه دون اگر چه متوجه اشکالات ساختمان سوسیالیسم در شوروی شده بودند اما هنوز به راه هایی برای جلوگیری از بروز آن پی نبرده بودند. چند سال بعد، در جریان انقلاب فرهنگی، تحت شعار «شورش بر حق است» مائو و کمونیست های چین به تغییرات انقلابی دیگری در چین دست زدند و به تضادهای ساختمان سوسیالیسم و پیچیدگی های این مسئله بیشتر پرداختند. انقلاب فرهنگی بر زمینه شورش های بزرگ در بسیاری از نقاط جهان اتفاق افتاد و به پرچم بسیاری از این شورش ها بدل شد. در نتیجه، قطب بندی مشخص تری بین انقلابیون و تجدید نظرطلبان (یا رویزیونیست ها) درون جنبش بین المللی کمونیستی به وجود آمد. جنبش ۱۹۶۸ اروپا و آمریکا که به تغییرات مهمی در شرایط زنان در این کشورها انجامید، از این سلسله جنبش هاست. خواهیم کوشید در جزوات بعدی نگاه مختصری به این وقایع بیندازیم.

^۳ Fernando Belaúnde Terry

^۴ Juan Velasco Alvarado

بود که به تقسیم اراضی، ملی کردن صنایع غذایی و برخی از شرکت های نفتی و بانک ها و معادن دست زد و نه تنها حمایت آمریکا بلکه حمایت شوروی و کوبا را هم با خود داشت. در همان سال های شصت میلادی، در پرو، همچون سایر کشورهای آمریکای لاتین، شکل هایی از مبارزه مسلحانه با الهام از انقلاب کوبا آغاز شد اما خیلی سریع به شکست انجامید. خیلی از انقلابیون و مخالفان حکومت دستگیر شدند. زندان هم به یکی از مراکز بحث و جدل بر سر مسائل درون جنبش کمونیستی بدل شد.

یافتن راهی برای آغاز انقلاب مسلحانه، به جدال های بیشتر و بحث های عمیق تری نیاز داشت. در آن دوره، آیمائل گوسمان مسئول شاخه آیاکوچو بود و نقش مهمی در فعالیت تبلیغی و ترویجی و انتشار ارگان حزب به عهده داشت. او در حزب نام مستعار گونزالو را برای خود برگزیده بود به همراه چند تن از رفقاییش که مخالف نظرات رهبری حزب بودند فعالیت خود را به شکل یک «فراکسیون سرخ» دنبال می کردند.

در سال ۱۹۷۰ گونزالو و فراکسیون سرخ، «حزب کمونیست پرو» را بنا نهادند. هسته مرکزی حزب می دانست که به یک نیروی سیاسی متعهد و تشکل پذیر اولیه نیاز دارد. این نیرو را می شد نسبتا سریع از جنبش دانشجویی جذب کرد. حزب یک تشکل دانشجویی به نام «جبهه انقلابی دانشجویی برای راه درخشان ماریاتگی» ساخت. به همین خاطر، حزب به «راه درخشان» معروف شد.

راه درخشانی ها با جامعه ای روبرو بودند که آتش جنبش های دهقانی پرو از هر گوشه آن زبانه می کشید. دهقانان، دستجمعی و تحت حمایت نیروهای چپ مرتب به زمین های اربابی حمله می کردند و آن ها را به تصرف خود در می آوردند. رفرم های ارضی و لاسکو که زمین های مالکان را به کئوپراتیوهای دولتی تبدیل کرد، تغییری در شرایط زندگی دهقانان نداده بود و تنها باعث شدت گرفتن بحران اقتصادی در کل کشور شده بود. بعد از سال ۱۹۷۶ که ژنرال مورالس^۵ جایگزین ولاسکو شد، سیاست «کاهش هزینه» و «سفت کردن کمر بندها»ی بانک جهانی را به اجراء گذاشت که به سقوط ۳۵ درصدی سطح زندگی مردم، و تشدید قطب بندی طبقاتی در کشور انجامید. موج اعتراضات بالا گرفت. اعتصابات کارگری که از لیما آغاز شده بود به سایر مناطق صنعتی پرو سرایت کرد. اعتصابات بیش از پیش سیاسی می شد و حکومت نظامی را هدف می گرفت. قشرهای وسیع تری از شهرنشینان به جنبش می پیوستند. تقریبا تمام جریانات

Francisco Morales Bermúdez ^۵

چپ، این را یک اوضاع انقلابی ارزیابی کردند. در پاسخ به این جنبش، ارتش مجبور به عقب نشینی شد و قرار شد در ماه ژوئن سال ۱۹۷۸ انتخاباتی برای تشکیل مجلس موسسان برگزار شود. با این کار امکان گذار به یک حکومت غیر نظامی مهیا می شد. کاندیداهای احزاب رسمی و حکومتی مختلف وارد صحنه شده بودند. هر جور وعده ای به مردم می دادند. سعی می کردند توده ها را با شعارها و برنامه هایی سرگرم کنند که نه خیال اجرا کردنش را داشتند و نه توانش را.

در جنبش چپ پرو، بر سر شرکت یا عدم شرکت در انتخابات و چگونگی برخورد به جنبش های توده ای مجادله در گرفت. این بحث ها و اختلاف نظرها، بی ارتباط با آنچه در سایر نقاط جهان می گذشت نبود. مرگ مائوتسه دون در سال ۷۶، سرنگونی سوسیالیسم و به قدرت رسیدن سرمایه داری در چین، باعث سردرگمی در جنبش کمونیستی بین المللی شده بود و بسیاری را شاید نه در حرف، ولی در عمل، از امکان انقلاب و پیروزی سوسیالیسم دلسرد کرده بود. شور انقلابی در بسیاری از نقاط دنیا فروکش کرده بود یا داشت فروکش می کرد. ابتکار عمل در دست بورژوازی بود. در پرو هم وضع چندان متفاوت نبود. بسیاری از چپ های پرو که در نتیجه فعالیت در جنبش های توده ای، برای خود طرفدارانی دست و پا کرده بودند، تصمیم به شرکت در انتخابات گرفتند. آنان احتمال اصلاحات از درون نظام و احیانا کسب پست های حکومتی را به تلاش برای سرنگونی کلیت نظام ترجیح دادند. ولی راه درخشانی ها تصمیم دیگری داشتند.

تدارک

گونزالو و رفقاییش امید به انقلاب را از دست نداده بودند. آنان چندی بود که به بازخوانی آثار ماریاتگی^۶، بنیانگذار جنبش کمونیستی پرو، پرداخته بودند. آنها کوشیدند جهت گیری انقلابی ماریاتگی را (در مقابل چپ اصلاح طلب و پارلماناریست) در جنبش فراگیر کنند و قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه را دوباره به موضوع روز تبدیل کنند. اما بررسی مجدد شرایط پرو با توجه به تغییراتی که از دوران ماریاتگی تا آن زمان صورت گرفته بود، کاری ضروری بود. حالا دیگر جمعیت شهری اساسا در پایتخت کشور یعنی لیما متمرکز شده بود. ۵ میلیون از ۱۷ میلیون اهالی پرو ساکن این کلان شهر بودند. نرخ بیکاری در مناطق شهری (از جمله بیکاری پنهان) به ۶۰ درصد

^۶ José Carlos Mariátegui بنیانگذار حزب کمونیست پرو در سال ۱۹۲۸ بود. او بعنوان نویسنده و رهبر سیاسی در پرو شناخته شده بود. ماریاتگی دو سال پس از تاسیس حزب و بعثت بیماری در سن ۳۵ سالگی درگذشت. با مرور زمان، آموزه های انقلابی وی که بر اساس مارکسیسم لنینیسم و تلفیق آن با واقعیات پرو بود، به کناری رفته بود.

هم می رسید. هر چند که کماکان ۴۵ درصد جمعیت فعال کشور در گیر کشاورزی و ماهیگیری و ۱۴ درصد درگیر بخش صنعتی بودند و کماکان شیوه های تولیدی عقب مانده (ماقبل سرمایه داری) در پرو غالب بود. مسئله ملی (و شکل بروز آن یعنی نژادپرستی علیه بومیان سرخپوست که ۴۹ در صد جمعیت را تشکیل می دادند) از مسائل مهم جامعه بود که هیچ نیروی انقلابی جدی نمی توانست آن را نادیده بگیرد. تقریباً تمام قدرت در دست اروپائی تباران بود.

حزب، به رهبری گونزالو، به این نتیجه رسید که برای پیروزی انقلاب، باید مبارزه مسلحانه را با اتکا به فقیرترین قشرهای روستا آغاز کرد و با توجه به این که دولت در روستا توان مانور بسیار کمتری دارد، قدرتی نسبی به دست آورد که با اتکا به آن نفوذ در شهر را افزایش داد و در شرایط مناسب به کسب قدرت در شهر مبادرت ورزید.

مسائل خطی/نظری کم و بیش روشن شده بود و نوبت آمادگی عملی بود. گونزالو و رفقاییش در پی ساختن تشکیلاتی بودند که بتواند جنگ را شروع و ادامه کاری اش را تضمین کند. آنان می دانستند که باید مناطق مختلف کشور و ظرفیت ها و خصوصیات هر منطقه را برای آغاز و گسترش جنگ و پشتیبانی از آن بشناسند و بر اساس چنین شناختی نقشه بریزند. بنابراین رفتند و مناطق مختلف کشور را از لحاظ تاریخ مبارزه طبقاتی، شرایط سیاسی اجتماعی جغرافیایی و اقتصادی، مورد مطالعه قرار دادند. مناطق مساعد را انتخاب کردند، برای فعالیت در هر منطقه، کمیته ای تشکیل دادند. و بر حسب اهمیت هر منطقه، کادرها و اعضای حزب را برای فعالیت به آنجا اعزام کردند.

سال ۱۹۷۷ سال «گسست بزرگ» بود. جوانانی که بسیاری شان از محیط های شهری و طبقات متوسط بودند، امتیازها و داشته های خود را ول کردند و به روستاها و سایر نقاطی رفتند که پایه گیری حزب در آنجا برای شروع جنگ لازم بود. برخی از آنان که عضو «سندیکای آموزگاران پرو» (رادیکال ترین سندیکای آن موقع) بودند به عنوان معلم به روستا و یا زاغه ها رفتند. برخی به کار کشاورزی مشغول شدند. آن ها که زبان کچوا بلد نبودند، شروع به یادگیری اش کردند. کارشان چتر بازی نبود. رفتند که مستقر شوند، برای یک زندگی جدید، برای مدتی نامعلوم.

هدف اساسی راه درخشانی ها از شرکت در جنبش های اجتماعی، تحقق خواست های صنفی و کوتاه مدت و مقطعی این جنبش ها نبود. چرا که اصولاً رسیدن به اغلب این خواسته های صنفی در شرایط حاکمیت وقت پرو ناممکن بود. راه درخشانی ها در جنبش های اجتماعی شرکت کردند،

پیشروان این جنبش ها را با نظرات و برنامه های حزبشان آشنا کردند. بحث ضرورت جنگ انقلابی و راه های انجام این کار را به میان پیشروان کارگران، دهقانان فقیر، روشنفکران، زنان و جوانان بردند. توطئه ای سرخ را در اعماق جامعه پرو به جریان انداختند. با کار بی وقفه گونزالو و یارانش و بر بستر جامعه ای در غلیان، به شمار کسانی که در این توطئه درگیر می شدند اضافه می شد. برخی از افراد و گروه بندی های کوچک دیگر نیز که از غیر جدی بودن و راست روی های سایر احزاب خسته شده بودند، جلب برنامه انقلابی راه درخشانی ها شدند. در این میان گروهی از معدنچیان کچوا زبان به چشم می خورد. به علاوه برخی رهبران با تجربه جنبش دهقانی نظیر «فلیکس کالدرون» هم به راه درخشان پیوستند.

در سال ۷۹ حزب یک کنفرانس سراسری را فراخواند. در آن کنفرانس، تحولات چین بعد از مرگ مائو به بحث گذاشته شد. حزب علیه رهبر کودتای سرمایه داری در چین که دن سیائو پین نام داشت موضع گیری کرد و از جناح انقلابی حزب کمونیست چین که رهبرانش به گروه «چهار نفر» مشهور شدند به دفاع برخاست.^۷

کنفرانس ۱۹۷۹ نقش تعیین کننده ای در اتحاد نظر حزب داشت. بدون چنین اتحاد نظری نمی شد جنگ را آغاز کرد. باید موقعیت و نقاط قوت و ضعف بخش های مختلف مردم بررسی می شد. باید ملاحظات جغرافیایی برای تعیین محل شروع جنگ در نظر گرفته می شد. باید از مبارزات مسلحانه قبلی در پرو و آمریکای لاتین آموخته می شد. نمونه جنگ انقلابی سی ساله در چین باید دوباره مرور می شد و آموزه های عمومی اش در خدمت نمونه امروزی و مشخص پرو قرار می گرفت. غیر از مورد انقلاب کوبا، مبارزات مسلحانه دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در سایر کشورهای آمریکای لاتین شکست خورده یا بی دورنما مانده بودند. روشن شدن بر سر علل شکست ها و پیروزی های جنگ های گذشته، بخش مهمی از تدارک جنگ امروز بود.

هر چند تحلیل های ماریاتگی، تئوری های مائوتسه دون و تجربه انقلاب چین نقطه رجوع گونزالو و رفقاییش بودند، اما در کنفرانس ۱۹۷۹ تغییراتی که در جامعه پرو صورت گرفته بود، از جمله نقش شهرها، از نظر دور نماند. راه درخشانی ها به این نتیجه رسیده بودند که: «جنگ در شهر و روستا مکمل هم هستند. روستا پایگاه اصلی است و شهر مکمل ضروری».

^۷ بعد از مرگ مائوتسه دون، جریان طرفدار سرمایه داری درون حزب و دولت چین که با کودتا به قدرت رسیده بود هزاران نفر از مخالفانش را کشت و هزاران نفر دیگر از جناح انقلابی را بازداشت کرد. در این میان گروه چهار نفر که از رهبران انقلاب فرهنگی بودند، آماج اصلی حمله بورژوازی قرار گرفتند. دفاع از چهار نفر، به معنی دفاع از انقلاب فرهنگی و خط سیاسی مائو بود. دن سیائو پینگ رهبر اصلی کودتای ضد کمونیستی در چین بود.

اتحاد نظری که در سال ۱۹۷۹ به دست آمد البته یک اتحاد صد در صدی نبود. بین شرکت کنندگان در کنفرانس، بر سر چگونگی و زمان آغاز جنگ، مبارزه ای در گرفت و عده ای صفوف راه درخشانی ها را ترک کردند. آنان که مانده بودند، به درستی خط خود و قدرت توده ها اطمینان داشتند. و با این آگاهی و روحیه بود که آخرین گام های قبل از شروع جنگ انقلابی را برداشتند. استان آیاکوچو به عنوان مرکز جنگ انتخاب شد. استان پونو در جنوب کشور و چند منطقه دیگر به عنوان نقاط کمکی و مکمل تعیین شدند. قرار شد که بخش کوچکتري از نیروهای حزب برای کار درازمدت و گسترش آتی جنگ به آن نقاط اختصاص داده شوند. اما نیروهای عمده حزب به شکل مستقیم در خدمت جنگ در آیاکوچو باشند.

در این هنگام نوشته ای از گونزالو که ترکیبی از شعر و ایده آل های حزب بود تحت نام «ما آغاز گرانیم» به چاپ رسید که در واقع مانیفست آغاز جنگ بود.

حزب کمونیست پرو از مدت ها قبل یعنی از سال ۱۹۷۶ فعالیت زیرزمینی خود را با جدیت آغاز کرده بود تا بتواند رهبران و کادرهای خود، منجمله گونزالو را از تیررس حکومت خارج کند و امکان ادامه کاری در مبارزه را به وجود بیاورد. مهم این بود که رعایت اصول ضروری پنهانکاری، فعالیت های مختلف حزب را مختل نکند که نکرد. هسته های حزبی در کنار تبلیغ و ترویج چهره به چهره و برگزاری جلسات بحث، از اواخر سال ۱۹۷۹ تبلیغ مستقیم و گسترده برای جنگ را آغاز کردند. شعار نویسی کردند، دیوارها را با گرافیتی و پوسترهاشان پوشاندند. اطلاعیه پخش کردند. آن ها داشتند ذهنیت کشور را برای شروع جنگ آماده می کردند.

با آغاز سال ۱۹۸۰ دوره فشرده تدریس مسائل نظامی برای اعضای حزب آغاز شد. این دوره اساسا به آموزش تئوریک قهر انقلابی و جنگ درازمدت، تاریخ مبارزات طبقاتی توده های کشور در شهر و روستا از قرن نوزدهم به بعد می پرداخت.

جرقه افروخته شد

سرانجام روز ۱۷ ماه مه ۱۹۸۰ جنگ انقلابی آغاز شد. این جنگ همه فعالیت های اعضا حزب را سمت و سو می داد و هماهنگ می کرد. اولین حمله توسط دسته رزمنده نسبتا کوچک و بی تجربه ای که اساسا از اعضا حزب تشکیل می شد، انجام شد. صندوق های رای در شهرک روستایی «کوشچی» به آتش کشیده شد. سگی مرده با شعار مرگ بر دن سیائو پین در مقابل سفارت چین

آویخته شد.^۸ پرچم های سرخ با نقش داس و چکش در نقاط مختلف شهر و روستا بر افراشته شد. چریک ها به همراه صدها تن از روستائیان به مزرعه «آیرامبابا» در منطقه آیاکوچو حمله کردند و آن را به تسخیر در آوردند، خانه اربابی را به آتش کشیدند، اوباش گردن کلفت ارباب را تنبیه کردند. محصولات احتکار شده در انبارها بین روستائیان تقسیم شد. شهرداری «سن مارتین وپوروس» در لیما با کوکتل مولوتوف به آتش کشیده شد... حزب کوچک بود و در جنگ ناآزموده. عملیات هم ساده بود و اغلب با سلاح های سنتی و ابتدایی مثل ساطور، چاقو و دینامیت انجام می شد. ولی در عرض یک ماه، از ماه مه تا ژوئن، ۲۸۰ عملیات هماهنگ انجام شد.

حزب کمونیست پرو به جنبه تبلیغاتی عملیات و نقش آن در افکار عمومی اهمیت زیادی می داد. در ژوئیه ۱۹۸۰، مراسم سالانه رژه نیروهای مسلح با شرکت رئیس جمهور، و اعضای سیاسی سفارت خانه ها، مدعوین بلندپایه و البته مردم عادی در لیما برگزار شد. مراسم در نیمه راه بود که ناگهان بادکنک های بزرگ سرخ که داس و چکش رویشان نقش بسته بود آسمان را پوشاند. شعارهایی هم به بادکنک ها آویزان بود: زنده باد مبارزه مسلحانه! زنده باد حزب کمونیست پرو! مرگ بر دولت بلونده!... ولی مسئله به اینجا ختم نشد. بعد از بادکنک ها، نوبت به کفتر ها رسید. کفترهایی که شعار حمل می کردند بر فراز رژه به پرواز در آمدند. همه سرها رو به آسمان بود که ناگهان پنگوئن هایی با «لباس رسمی» و حمایل نظامی بر دوش، به رژه پیوستند. محشری به پا شد. به بادکنک ها تیراندازی می شد و پلیس هر که را دم دستش بود دستگیر می کرد. در این میان تعدادی پنگوئن هم دستگیر شدند!!

با انتخابات سال ۱۹۸۰، حکومت نظامی در پرو کنار رفت و یک حکومت غیر نظامی را به ریاست بلونده روی کار آمد. درهای آزادی بیان و مطبوعات نسبت به دوران قبل گشوده شده بود. همانطور که گونزالو پیش بینی کرده بود، ارتش به خاطر ۲۰ سال حاکمیت تبهکارانه پیش مردم بی آبرو بود و بلونده هم که خود یک بار توسط کودتای ارتش سرنگون شده بود، حاضر نبود نظامیان را برای مقابله با راه درخشانی ها وارد میدان کند. اولین عملیات چریک ها هم خیلی جدی گرفته نشد، به آنها انگ دزد و راهزن زدند، رسانه ها به عملیاتشان هیچ پوشش خبری ندادند و دولت برای سرکوبشان به نیروهای انتظامی محلی و مزدوران فئودال ها اکتفا کرد.

^۸ سگ مرده احتمالاً نمادی از «سگ زنجیری امپریالیسم» است. در آن دوره به دلیل اتفاقاتی که در چین افتاده بود، موضع گیری علیه رهبران جدید چین برای کمونیست های جهان بسیار مهم بود. بخشی از کسانی که از این موضع گیری سر باز زدند و متوجه تغییرات ریشه ای در جامعه چین نشدند و یا آن را جدی نگرفتند، به همکاری با امپریالیسم و بورژوازی در غلتیدند و کلا انقلاب را از یاد بردند.

پلیس و اوباش مسلح فئودال ها خیلی کوشیدند که حزب را درگیر نبرد قطعی کنند ولی چریک های انقلابی می دانستند که هنوز بسیار کوچک و ضعیفند و یارای مقابله قطعی، حتی با همین نیروهای محدود ارتجاع را هم ندارند. نیروهای انقلابی تقسیم می شدند تا دشمن برای پیدا کردنشان مجبور شود نیروهایش را تقسیم کند. سپس چریک ها دوباره جمع می شدند و به نیروهای پراکنده شده دشمن حمله می کردند. اغلب شب ها بدون اینکه دیده شوند راه می رفتند و روزها حمله می کردند. یاد گرفته بودند پای پیاده و با سرعت، مسافت زیادی را در کوه ها طی کنند. گاهی هم در حین راهپیمایی با دشمن درگیر می شدند.

با شروع جنگ سازماندهی حزب تغییر کرد. در مناطق روستایی اعضا حزب و مبارزان محلی، جوخه های نظامی را تشکیل دادند که معمولا ۹ تا ۱۰ نفره بود. به موازات جوخه ها، از همان ابتدا میلیشیا هم تشکیل شد. میلیشیا متشکل از کسانی بود که چریک تمام وقت نبودند، روزانه درگیر کار و زندگی خود بودند و گهگاه و در صورت لزوم در فعالیت ها و عملیات نظامی شرکت می کردند. تشکیلات حزب در شهرها هم دستخوش تغییر شد. هر هسته حزبی که معمولا سه چهار نفر عضو داشت به دسته نظامی تبدیل شد. هر جوخه و هر دسته یک رهبری سیاسی و یک رهبری نظامی داشت. در هر کدام حداقل یک متخصص مواد منفجره هم بود. این افراد معمولا یا در چین تعلیم دیده بودند، یا معدنچی بودند و یا از دانشجویان شیمی. یک نفر هم که معمولا مسئول گروه بود، وظیفه پنهان کردن تسلیحات را به عهده داشت. همه اعضا حزب تعلیم نظامی می دیدند و همگی کمک های اولیه بلد بودند. افراد هر دسته در شهر، در مبارزات توده ای و اعتصابات حضوری رزمنده داشتند. دستگیرشدگان را از چنگ پلیس نجات می دادند. در صورت امکان با وسایل ابتدایی ایستگاه های پلیس را به آتش می کشیدند. شعار نویسی می کردند. اعلامیه پخش می کردند...

یکی از اولین کارزارهایی که حزب به راه انداخت، «کارزار به دست آوردن اسلحه و مهمات» بود. حمله به پاسگاه های پلیس بخش مهمی از این کارزار بود. حتی یک بار راه درخشانی ها چوب هایی را به شکل تفنگ تراشیدند و با آن به یک پاسگاه پلیس حمله کردند. افراد پلیس حتی به فکرشان نمی رسید که ممکن است کسی جرات چنین کاری به خود بدهد، بنابراین غافلگیر و خلع سلاح شدند. به این ترتیب نیروهای انقلابی کم کم خود را مسلح کردند. خلع سلاح نیروهای مسلح رژیم همواره راه اصلی تسلیح حزب بود. این سیاست راه درخشانی ها درست نقطه مقابل سیاستی بود که آن دوره در بین نیروهای چریکی آمریکای لاتین و سایر کشورها رواج داشت. آن ها برای

دستیابی سهل و ساده به تسلیحات دست به دامان شوروی و بلوک شرق می شدند. اما راه درخشانی ها می گفتند «بهتر است سلاح های ساده داشته باشیم تا اینکه روح خود را به ارباب جدید بفروشیم».

کم کم دامنه عملیات حزب گسترش می یافت و راه های جدید مبارزه شکل می گرفت. دهقانان در گروه های بزرگ زمین های فئودالی را تسخیر می کردند، شخم می زدند و می کاشتند و فصل درو باز هم دسته جمعی و با حمایت چریک ها برای درو محصول باز می گشتند. و محصول بین دهقانان تقسیم می شد. چریک ها بارها ایستگاه های رادیویی محلی را برای چند دقیقه تحت کنترل گرفتند و اطلاعاتی را از این طریق به گوش مردم رساندند. گاهی راه درخشانی ها دکل های برق را منفجر می کردند، و در تاریکی شب، بر کوه های مشرف به شهرها، آتش عظیمی به شکل داس و چکش می افروختند. آن ها برای این کار، از قوطی های حلبی فتیله دار و پر از نفت استفاده می کردند که به شکل داس و چکش با سیم به هم وصل شده بود. دسته های حزب در شهرها، اغلب در زاغه ها مستقر بودند ولی به قشرهای مختلف دسترسی داشتند. راه درخشانی ها کم کم یاد می گرفتند که چطور برای برپایی تظاهرات، یا برای محاصره و حمله به ساختمان های دولتی، به سرعت صدها و حتی هزاران نفر را بسیج کنند و سپس متفرق شوند.

نکته مهم در عملیات دوره اول جنگ انقلابی این بود که راه درخشانی ها برخلاف سیاست رایج در بین گروه های چریکی آمریکای لاتین، همه سرمایه خود را روی یک عملیات بزرگ با هدف تبلیغ گسترده رسانه ای نمی گذاشتند. آنان بیشتر دنبال انجام نبردهای نسبتاً کوچکی بودند که برای خودشان کم خطر باشد و ادامه کاری شان را تضمین کند. همین عملیات کوچک اما پر تعداد، شاهدهی بر حضور دائمی نیروی انقلابی بود، روی اعصاب دشمن می رفت، توجه اهالی را به خود جلب می کرد و جرقه های امید را در دل مردم زنده نگاه می داشت. به علاوه این نوع عملیات به افرادی که توان و قابلیت های متفاوت داشتند امکان ایفای نقش می داد. با این کار، اعتماد به نفس مردمی که تا به آن زمان تحقیر شده بودند و درجه دوم محسوب می شدند بالا می رفت. به آنان امکان می داد در تعیین سرنوشت خود نقش بازی کنند و ابتکار عملشان که تا آن زمان اجازه بروز نیافته بود، شکوفا شود. همه این ها کمک می کرد که تعداد هر چه بیشتری از مردم به شکل های مختلف در جنگ انقلابی مشارکت کنند.

یک قهرمان جوان

در سال ۱۹۸۲، دو سال بعد از شروع جنگ، قدرت رزمی و حمایت توده ای چریک ها رفته رفته بر همگان آشکار می شد. در دوم ماه مارس، یک نیروی نسبتا کوچک چریکی خطوط برق رسانی آیاکوچو را منفجر کرد. پلیس و نیروهای ضد شورش را در مقرهایشان محاصره کرد و راه خود را به سوی زندان مرکز بخش گشود. در جنگی که نزدیک به ۵ ساعت به طول انجامید، چریک ها زندان را به تصرف در آوردند، همه زندانیان را از سلول ها بیرون آوردند، به همراه زندانیان در حیاط زندان پرچم سرخ برافراشتند، سرود انترناسیونال^۹ خواندند و از محل گریختند. فرمانده این عملیات، زنی به نام «ماریا پرادو» بود. یکی از انقلابیونی که در این حمله از زندان آزاد شد، دختر جوانی به نام «ادیت لاگوس» بود. ادیت در ۱۶ سالگی به حزب پیوسته بود. به خاطر سخنرانی های پرشوری که در میادین ایراد کرده بود در میان مردم محبوبیت زیادی کسب کرده بود. او در مدت کوتاه فعالیتش بارها دستگیر شده بود و چند بار از زندان گریخته بود. ۶ ماه بعد از آزادی از زندان، ادیت لاگوس در جریان یک عملیات دستگیر شد. پلیس، وحشیانه بدن او را با سرنیزه درید. ادیت به هنگام مرگ ۱۹ سال داشت. تشییع جنازه ادیت لاگوس با شکوه بود. بیش از ۲۰ هزار نفر از جمعیت ۸۰ هزار نفری شهر آیاکوچو در سوگ این زن جوان کمونیست به خیابان آمدند و تابوت او را که در پرچم سرخ حزب پوشیده شده بود به خاک سپردند. آیاکوچو هیچگاه چنین گردهم آیی عظیمی به خود ندیده بود. سرخپوستان فقیر آیاکوچو راه درخشانی ها را به دل خود راه داده بودند. کشور در بهت فرو رفت.

پریشمار، خشمگین و جسور

در میانه سال های هفتاد میلادی، جزوه ای به نام «مارکسیسم ماریاتگی و جنبش زنان: پیش به سوی خط طبقاتی در جنبش مردمی زنان» به قلم کاتالینا آدریانزن^{۱۰}، از رهبران حزب کمونیست پرو انتشار یافته بود. آثار دیگری نیز در مورد مساله زن، از جمله از کولنتای ترجمه شده بود. در همان دوره مجله ای به نام «زنان سخن می گویند» نیز منتشر می شد. به ابتکار آگوستا لا توره^{۱۱}، از نظریه پردازان حزب، «جنبش مردمی زنان»^{۱۲} به راه افتاد که کنفرانس های

^۹ این شعر که توسط اوژن پوتیه برای کمون پاریس ساخته شد بعدا با ملودی پیر دوگیتته به سرود کمونیستهای جهان بدل شد.

^{۱۰} Catalina Adrianzen

^{۱۱} Augusta la Torre از رهبران حزب و همسر گونزالو که در سال ۱۹۸۹ درگذشت.

^{۱۲} Movimiento Femenino Popular

زنان دهقان، زنان کارگر، زنان دانشجو و غیره برگذار می کرد. حزب کمونیست پرو، ستم شدیدی را که بر زنان پرو می رفت درک کرده بود و می دانست که انقلاب واقعی بدون شرکت زنان و مبارزه برای رهایی شان بی معنی خواهد بود. اهمیت این رویکرد بیشتر به چشم می آید وقتی می دانیم که در همان سال ها در بسیاری از نقاط جهان، انقلابیون درک پائینی از ستم بر زن داشتند.

زنان از قبل از آغاز جنگ، نقش زیادی در حزب و انقلاب به عهده داشتند، در تمام سطوح. با انتقال حزب به روستا، روند پیوستن و گرایش زنان به حزب کمتر نشد. بر عکس. به علت مهاجرت مردان روستا که به جست و جوی کار راهی شهرها شده بودند، نسبت جمعیت زنان در روستا بیشتر از مردان بود. آنان در تولید روستایی مسئولیت های بسیاری به عهده داشتند. زنان مناطق کوهستانی، نه تنها مثل مردان ستم دیده این مناطق، فقیر و سرخپوست بودند بلکه بار سنگین روابط عقب مانده و پدرسالارانه نیز بر دوششان سنگینی می کرد. ولی در حزب و سازمان های وابسته به حزب روابط دیگری حکمفرما بود. در انقلابی که راه درخشان رهبری می کرد، تغییر روابط زن و مرد شعار یا وعده ای برای آینده نبود. تغییرات از همان ابتدا، به اندازه قدرت حزب اعمال می شد. با پیوستن به صفوف انقلاب، زنان دیگر حس نمی کردند که فقیر، سرخپوست و زن هستند. بر خلاف بسیاری از نیروهای سیاسی که در مورد ستم بر زنان فقط شعار می دادند، کمونیست های انقلابی نه فقط ریشه های ستم جنسیتی در تقسیم طبقاتی جامعه را برای زنان توضیح می دادند، بلکه با گشودن عرصه جنگ انقلابی شرایط را برای شکوفا شدن شور و انرژی مبارزاتی زنان علیه ستم و ستمگر مهیا می کردند.

زنان که بند کمتری به جامعه کهن داشتند، بیشتر خطر می کردند و شجاع تر بودند. آنان مساوی مردان، مسئولیت می گرفتند، حملات نظامی را رهبری می کردند، برای به دست آوردن اسلحه به پاسگاه های پلیس حمله می کردند، جلسات حزبی را هدایت می کردند و در تصمیم گیری ها، در سطوح مختلف، شرکت می جستند. در بسیاری از کمیته های مردمی تحت رهبری حزب، اکثریت با زنان بود. اکثریت فعالین حزب را نیز زنان تشکیل می دادند. در مقطعی از تاریخ حزب، نزدیک به ۹۰ درصد کمیته مرکزی، زن بودند.

به علاوه حزب، در مناطق تحت نفوذش نیز به ستم بر زنان بی توجه نبود. شوهرانی که زن خود را کتک می زدند، پدران و برادرانی که زنان خانواده را سرکوب می کردند، با انتقاد و مجازات روبرو می شدند. با رشد نفوذ و قدرت حزب، زنان امکانات بیشتری برای شرکت در مبارزه به

دست می آوردند. کمیته های مردمی، حتی در شرایط مخفی، مسئولیت نگهداری از فرزندان زنانی را که به مبارزه پیوسته بودند به عهده می گرفتند. افراد کمیته با مردانی که مخالف پیوستن همسرانشان به مبارزه بودند، بحث و استدلال می کردند و می کوشیدند در برداشتن بار زندگی به این مردان کمک کنند.

وقتی احزاب دیگر مانده بودند که چطور زنان را بسیج کنند، چیزی که فکر راه درخشانی ها را مشغول می کرد این بود که چه کنند تا بسیج مردان به سرکوب زنان منجر نشود. با پیشرفت جنگ انقلابی و بیشتر روشن شدن تفاوت ها، بسیاری از زنان، احزاب دیگر را ول کردند و به حزب کمونیست پرو پیوستند.

در تمامی سال های جنگ، بعضی از تحلیل گران و جامعه شناسان بورژوا در داخل و خارج از پرو ناباورانه در پی آن بودند که برای جذب گسترده زنان به صفوف راه درخشان توضیحی بیابند. در تفکر آنان، زن یا به شکل مادر و خانه دار ظاهر می شد یا به صورت معشوقه و نماد لذت جنسی. بر مبنای تفکر اسطوره گرایانه آنان، زنان قرار بود نماد صلح باشند. بنابراین نمی توانستند بفهمند که چطور می شود دامن پوشید و دسته چریکی رهبری کرد؟ چطور می شود ماه ها بی هیچ امکانات رفاهی در جنگل ها سر کرده باشی اما بعد از دستگیر شدن، سلول زندانت از تمیزی برق بزند؟ چطور می شود به هنگام جشن ها سرخوشانه آواز خواند و رقصید و شادی کرد ولی همزمان برای ساختن دنیایی فارغ از ستم و استثمار تفنگ به دست گرفت و دینامیت کار گذاشت.

مرگ یا زندگی؟

از دسامبر سال ۸۲ بود که ارتش پرو مستقیماً وارد جنگ با راه درخشانی ها شد. خشونت به حد اعلا رسید. اگر در شهرها هنوز پرده نازکی از رفتار قانونی برای موجه جلوه دادن سرکوب انقلابیون وجود داشت در روستا قانون اصلاً جایی نداشت. ترور لجام گسیخته و مطلق دولت بر مناطق تحت نفوذ کمونیست ها حاکم شد. چریک هایی که به دام می افتادند، مصلوب می شدند و یا زیر ضربات به قتل می رسیدند. گاهی برای ترساندن روستائیان سرهای بریده را بر دیرک های مقابل قرارگاه های ارتش می گذاشتند. بازداشتگاه های غیر علنی دائر شده بود. اهالی آیاکوچو و نواحی همجوار به جرم شرکتشان در انقلاب، قتل عام می شدند. تجاوز و شکنجه به امری روزمره تبدیل شده بود. وقتی که گورهای دستجمعی قربانیان کشتار ارتش کشف شد، اول گفتند کار راه

درخشان است! ولی بعداً تصمیم گرفتند سیاست ارباب علنی را در پیش بگیرند. این خود دولت بود که لیست هزار نفری ناپدید شدگان را انتشار داد. مردم معتقد بودند که تعداد خیلی بیشتر از این هاست. یکی از ژنرال‌های ارتش در جواب به اعتراضات مدافعان حقوق بشر گفت: برای گرفتن یک راه درخشانی مجبوریم شصت نفر را بکشیم.

در آن دوره راه درخشانی‌ها واقعا تا مرز نابودی کامل پیش رفتند. ولی پرچم را پایین نیاوردند و مقاومت کردند. در کوره جنگ آبدیده شدند و راه‌های جدیدی برای حفظ نیروی خود و نابودی نیروی دشمن پیدا کردند. جان سختی انقلابیون نتیجه داد. اگر دولت برای کشتن یک کمونیست، شصت نفر را می‌کشت. کمونیست‌ها، توده‌ها را برای مقابله با جنایتکاران سازماندهی می‌کردند، روحیه مبارزه جوئی‌شان را تقویت می‌کردند و خاک انقلاب را آبیاری می‌کردند. بعد از دو سال، دولت متوجه شد که کشتار بی‌رویه نه تنها حزب را از بین نبرده، بلکه باعث رشد نارضایتی در بین مردم نیز شده است.

دولت دیگر نمی‌توانست وانمود کند که وضعیت عادی است. در همین دوره، یک سازمان چریکی شهری به نام «جنبش انقلابی توپاک آمارو»^{۱۳} که در پی تبلیغ مسلحانه با هدف تحمیل بعضی رفرم‌ها به دولت بود و به کوبا گرایش داشت هم فعالیت خود را آغاز کرده بود. حکومت پرو، به خصوص در آیاکوچو که به آشیانه راه درخشانی‌ها معروف بود، جوانان را تحت فشار شدید قرار داد. در زاغه‌های لیما که بسیاری از گرسنگان در جستجوی کار را در خود جای داده هم فشار کم نبود. دهقانانی که به شهر می‌گریختند، به مراکز خبررسانی تبدیل شده بودند. خبر کشتارها در شهر می‌پیچید. در ژوئیه ۸۴، در عرض ۷۲ ساعت نوزده هزار نفر در لیما، آیاکوچو و سایر شهرها بازداشت شدند. به رستوران‌ها و کافه‌ها و کوچه و خیابان می‌ریختند و هر که به نظرشان مشکوک بود، هر کس کارت شناسایی درست نداشت و یا «زیادی» فقیر و «زیادی» سرخپوست بود دستگیر می‌شد. در این تور وسیع بود که لورا زامبران پادیللا^{۱۴} معروف به «مه‌چه» دستگیر شد. «مه‌چه» معلم مدرسه و از کادرهای بالای حزب بود. کارزار وسیعی برای آزادی مه‌چه و سایر دستگیر شدگان به راه افتاد.

^{۱۳} این سازمان که نفوذش عمدتاً محدود به روشنفکران بود با آغاز دهه ۱۹۹۰ تحت تعقیب و سرکوب پلیسی شدید قرار گرفت و رهبرانش اسیر شدند. عملیات اشغال سفارت ژاپن و گروگان‌گرفتن سفرای کشورهای مختلف در سال ۱۹۹۶ که با هدف آزادی رهبران توپاک آماروها انجام شد به شکست انجامید و تعداد زیادی از افراد این سازمان کشته شدند.

^{۱۴} Laura Zambran Padilla به گفته‌ای، مه‌چه مسئول کمیته عملیاتی لیما بود

رفته رفته راه درخشانی ها در روستاهایی که به مناطق نفوذ سیاسی شان تبدیل شده بود، توانستند کمیته های انقلابی خلق را تشکیل دهند. این کمیته ها به مسائل مردم رسیدگی می کرد. مالکان بزرگ و مقامات منطقه که دلال سرمایه های بزرگ و شرکت های امپریالیستی بودند سرنگون می شدند. ملاکین، رباخواران و تجار روستایی، و مسئولین فاسد دولتی در دادگاه های مردمی محاکمه می شدند. هر جا امکان داشت نیروی پلیس را از روستاها اخراج می کردند. در بعضی مناطق حتی مقامات استان مجبور به استعفا شدند. به کمک چریک ها، زمین های ملاکین تسخیر می شد، کشت و بعدا درو می شد. کمیته های مردمی بهره برداری از زمین ها را سازمان می دادند. ولی همه این ها به معنای عدم حضور دشمن نبود. ارتش مرتبا در پی ضربه زدن به مردم و محاصره کردن و تحکیم دوباره سلطه خود بر این مناطق بود. جاسوسان دولت هم در بین روستاییان فعالیت می کردند. در ابتدا انتخابات کمیته های مردم به شکل علنی برگزار می شد، ولی بعدا متوجه شدند که اعضا کمیته ها مرتبا ناپدید یا دستگیر می شوند. در نتیجه بعدا انتخابات به شکل مخفی انجام می شد. آدم فروشان نیز به شدت تنبیه می شدند. همه این کارها شکل هایی از اعمال قدرت سیاسی انقلابی بود. همه این کارها در خدمت ساختن جوانه های قدرت سیاسی توده های مردم بود. رمز پیشرفت و گسترش جنگ به رهبری کمونیست های انقلابی و خط تمایز این جنگ با مبارزات مسلحانه ای که بعضی از نیروهای طبقاتی دیگر با اهداف فرمیستی به پیش برده بودند، همین بود. همان طور که خود گونزالو بعدها نوشت: «ما از همان ابتدا قدرت سیاسی را در کوله پشتی های مان با خود حمل می کردیم.»

تهاجم، ابتکار عمل، پایه گرفتن

در ماه فوریه ۸۵ پاپ ژان پل دوم، به پرو سفر کرد. این پاپ که اسمش در تاریخ به خاطر مبارزات ضد کمونیستی اش به جا مانده، سه روز در پرو بود. حساب کرده بودند که دهقانان پرو به شدت مذهبی اند و با تکیه به اعتقادات خرافی توده ها می توانند آن ها را قانع کنند که از کمونیست ها روی برگردانند. در این سفر، پاپ به آیاکوچو رفت، به مرکز انقلاب. او در موعظه اش خطاب به «مردانی» که مبارزه مسلحانه می کند گفت «به نام خدا خشونت را کنار بگذارید و راه سازش و صلح را انتخاب کنید». ولی حتی دولتی ها هم می دانستند دهقانانی که به امکان سرنگونی ستم و استثمار در این دنیا پی برده اند، به راحتی آن را فدای «سعادت آن دنیا» نمی کنند. قبل از سفر پاپ، بسیاری از کسانی را که ظن آن می رفت راه درخشانی باشند، دستگیر

کردند. پوشیدن لباس و کلاه سرخپوستی که می توانست پوشش خوبی برای چریک ها باشد ممنوع شده بود. خود پاپ هم سخنرانی را از پشت یک ردیف سیم خاردار و با پشتیبانی هلیکوپتر ها و ۴۰۰۰ پرسنل ارتش ایراد کرد. پس از بازگشت پاپ به لیما، و وقتی کاروان لیموزین ها به سفارت واتیکان نزدیک می شد، لیما در خاموشی فرو رفت و داس و چکش غول آسایی بر تپه های مشرف به لیما درخشیدن گرفت. رزمندگان به فراخوان پاپ پاسخ داده بودند.

راه درخشان در بین قشرهای دیگر نیز ریشه می دواند. حزب کم کم در هفته نامه ال دیاریو نفوذ پیدا کرد و این باعث شد یک سری از مشکلات تبلیغی اش را حل کند. رسانه های پرو در دو سال اول جنگ، مبارزه را به طور تمام و کمال بایکوت کرده بودند و بعدا هم که بایکوت دیگر امکان نداشت، اخبار تحریف شده و اغلب دروغ انتشار می یافت. اما ال دیاریو گزارش عملیات را منتشر می کرد، پیام های گونزالو و اعلامیه های حزب را چاپ می کرد... و به این ترتیب اخبار و نظرات، هم به سرعت و هم به وسعت، مردم را از وضع مناطق و موقعیت مبارزه مسلحانه و نظرات حزب آگاه می کرد. (باید توجه داشت که در آن سال ها هنوز اینترنت وجود نداشت و حتی استفاده از کامپیوتر هم بسیار محدود و مختص طبقات مرفه کشورهای ثروتمند بود.) اواسط سال ۱۹۸۵ ال دیاریو که دیگر کاملا از حزب هواداری می کرد، از هفته نامه به روزنامه تبدیل شد و تیراژش از ۲۰.۰۰۰ نسخه به تدریج به صد هزار نسخه در سال ۹۰ رسید. پنج سال پس از شروع اولین عمل مسلحانه، حزب کمونیست پرو به یک نیروی سراسری تبدیل شده بود.

آوریل ۸۵ انتخابات دیگری در راه بود. راه درخشان این انتخابات را فعالانه تحریم کرد. جزوه ای که حزب به این منظور تهیه کرده بود وسیعا پخش شد. پوستره های دیواری و تراکت های مصور برای کم سوادان در مناطق فقیر نشین روستایی به دیوارها چسبانده شد. در جاده ها، چریک ها جلوی اتوبوس ها را می گرفتند و سیاست تحریم را برای مسافران توضیح می دادند. در میداين و کوچه و بازار هم تبلیغات شفاهی به راه بود. در مناطقی که حزب در میان توده ها وسیعا پایه داشت، چریک ها سعی در متوقف کردن انتخابات کردند. در برخی از روستاها و شهرستان های استان آیاکوچو، انتخابات برگزار نشد. راه درخشان در مناطقی که قادر به ممانعت از انتخابات نبود، با عملیات نظامی تا حد امکان در انتخابات دولتی اختلال ایجاد کرد. تحریم انتخابات، فقط یک «سیاست» نبود. بلکه صحنه ای بود برای عرض اندام قدرت توده های مسلح در برابر دولت کهنه و ضدمردمی.

انتخابات در شرایطی انجام شد که وضعیت اقتصادی فاجعه بار بود. بدهی های پرو به بانک ها

و نهادهای امپریالیستی در عرض ۵ سال ۵۰ درصد افزایش یافته بود. پرو می بایست ۸۰ درصد درآمد صادراتی خود را به عنوان ربح قرض هایش بپردازد. این بار هیئت حاکمه پرو، گارسیا را از صندوق رای بیرون کشید که نماینده حزب سوسیال دمکرات آپرا بود. گارسیا حمایت تقریباً تمامی چپ قانونی و سوسیالیست ها را با خود داشت و شعارهای «ضد امپریالیستی» هم می داد. ولی با وجود تمام این ادعاها، بعد از انتخاب شدن تنها کاری که کرد تقاضای تمدید مهلت پرداخت وام های خارجی بود. گارسیا از جنایات ارتش کاملاً حمایت کرد و گزارشات سازمان عفو بین المللی در این مورد را بی پاسخ گذاشت.

سنگرهای درخشان نبرد

جنگ انقلابی تمام عیار همه زمینه های فعالیت و مبارزه حزب کمونیست پرو را رقم می زد. هر جا راه درخشانی ها بودند، مبارزه منفی و منفرد و تدافعی جایی نداشت. مبارزات آن ها متشکل، نقشه مند، فعال و تهاجمی بود. آن ها می دانستند که حتی در شرایط ضعف، بهترین دفاع، حمله است. این مسئله در زندان های پرو هم صادق بود. رشد مبارزه در بیرون زندان ها، روحیه مقاومت در زندان را افزایش می داد و همین باعث می شد زندانیان بی محابا تر در مقابل زندانبان و شکنجه مقاومت کنند.

دولت این زندانیان را «تروریست» می خواند و و حزب آن ها را «اسیر جنگی» می نامید. آن ها در سه زندان لوریگانچو، ال فرونتون و زندان زنان کالاتو متشکل شده بودند، مطالعه می کردند، ورزش های دستجمعی را سازمان می دادند، کاردستی درست می کردند و آثار هنری خلق می کردند. آثارشان برای جمع آوری کمک مالی در جلسات و نمایشگاه های دفاع از جنگ خلق پرو در بسیاری از شهرهای بزرگ دنیا عرضه می شد. آنچه خانواده ها برای زندانیان می آوردند به شکل کمونی تقسیم می شد. زندانیان از طریق خانواده، وکلا و دادگاه تماس خود را با بیرون حفظ کرده بودند. از فراز دیوار زندان های پرو، پرچم های سرخ بر افراشته بود.

اواسط سال ۱۹۸۶ بود که گارسیا تصمیم گرفت زندانیان را به اسارتگاه فوق امنیتی کانتوگرانده منتقل کند. دولت که در خارج از زندان از پس انقلاب بر نمی آمد می خواست به هر ترتیب شده «نظم» را در زندان ها برقرار کند. زندانیان فهمیده بودند که این بهانه ای برای کشتار آنها در حین انتقال است. آن ها در نامه افشاگرانه ای که به دست رسانه ها رسید اعلام کرده بودند: «ما مقاومت خواهیم کرد. آن ها نمی خواهند ما را زنده به بیرون انتقال دهند. ما خواستار

تضمین هایی در مقابل نقشه های دولت هستیم.»

۶ صبح چهارشنبه ۱۸ ژوئن، زندانیان هر سه زندان یک صدا و متحد به پا خاستند. زندانبانان را به گروگان گرفتند. سلاح هایشان را مصادره کردند. چند خواسته جلو گذاشتند، از جمله: احترام به قراردادی که دولت قبلی با زندانیان بسته بود، که شامل این بود که زندانیان به عنوان «زندانیان ویژه» شناخته شوند نه تروریست. و هیچکس به کانتوگرانده منتقل نشود.

ولی دولت تصمیمش را گرفته بود. روز ۱۹ ژوئن نیروهای مسلح به زندان ها حمله ور شدند. زندانیان لوریگانچو با سنگرهایی که در سلول ها و محوطه زندان ساخته بودند و با سلاح های خانگی، و اندک سلاحی که به چنگ آورده بودند، تمام روز در مقابل نیروهای مسلح و تفنگداران نیروی دریایی مقاومت کردند. در اخبار چند ثانیه ای ساعت هشت، پرچم سرخی با نقش داس و چکش از لابلای دودی که از لوریگانچو بلند بود، به چشم می خورد. از ۱۵۹ رزمنده لوریگانچو حتی یک نفر هم زنده نماند. زنان کالائو تا صبح پنج شنبه ایستادگی کردند. چهار نفر کشته و بسیاری زخمی شدند. یکی از زندانیان زن کور شد. به دلیل مه غلیظ، زندان جزیره ال فرونتون از ساحل دیده نمی شد. ولی نبرد تا صبح جمعه ادامه داشت. ناوهای هلیکوپتربر و کشتی های مسلح جزیره کوچک را بی وقفه به توپ بستند. تیم تخریب و انهدام غواصان، در اطراف زندان مواد منفجره کار گذاشتند... بالاخره بعد از اینکه نظامیان جزیره را گرفتند، آنجا را منطقه نظامی اعلام کردند. مقامات مرگ ۱۴۱ نفر از ۱۶۹ زندانی را به بستگانشان اطلاع دادند. فلیکس کالدرون در میان جانباختگان بود.

تظاهرات خانواده زندانیان نیز به گلوله بسته شد و بسیاری دستگیر شدند. چند روز بعد معلوم شد که ۱۳۰ نفر از زندانیان لوریگانچو بعد از پایان درگیری ها به قتل رسیده اند. حتی بسیاری از قشرهای متوسط و مرفه جامعه که به هیچ وجه موافق حزب کمونیست پرو نبودند، چنین جنایتی را بر نتابیدند. موج اعتراض پرو را فرا گرفت. خبر به رسانه های بین المللی رسید. حتی برخی از متحدین بین المللی دولت پرو لب به اعتراض گشودند. گارسیا نبرد افکار عمومی را باخته بود.

حزب به زندان ها عنوان «سنگرهای درخشان نبرد» را داد. مبارزات زندان بار دیگر بر اهمیت روحیه در تعیین سرنوشت نبرد تاکید گذاشت. تا وقتی که مبارزه انقلابی بی وقفه به پیش می رود و ارتجاع مستاصل است، تا وقتی که زندانیان متشکلند و به پیروزی خود امیدوار، حتی در شرایطی که مبارزان از هیچ امتیاز استراتژیک نظامی برخوردار نیستند، می توان دشمن را شکست داد.

از قله کوه ها تا ساحل دریا

از سال ۱۹۸۶ انقلاب پرو اوج گرفت. در روستاها، تعداد کمیته های انقلابی، نسبت به سال ۸۲ حتی تا صد برابر افزایش یافت. مناطق نفوذ حزب در کوهپایه های آند و حاشیه رودخانه ها و جنگل ها گسترده شد. بعضی رسانه های غربی می گفتند یک چهارم تا یک سوم کشور از دست حکومت خارج شده است. عقب نشینی ارتش از این مناطق آغاز شده بود. گفته می شد که ۴۰ درصد سربازان وظیفه و ۵ درصد از افسرانی که به «مناطق اضطراری» فرستاده می شوند، از ماموریت فرار می کنند. مردم، به رهبری حزب، در این مناطق مناسبات تولیدی^{۱۵} نوین ایجاد می کردند. هر چند سیاست «زمین از آن کسی است که کار می کند» به پیش گذاشته شده بود، ولی تا آنجا که امکان داشت، و زمانی که دهقانان آمادگی داشتند و قبول می کردند، سیستم کشت و برداشت و توزیع دستجمعی به اجراء گذاشته می شد. مردم، دستجمعی روی زمین کار می کردند. زندگی اجتماعی با تکیه به منافع کارگران و دهقانان و نیروهای مترقی سازماندهی می شد. توده ها در این مناطق برای اولین بار حاکمیت خود را اعمال می کردند. کشت محصولات تجاری در زمین های تحت حاکمیت مردم قدغن اعلام شد و تولید در جهت نیازهای مردم، و در درجه اول نیازهای خوراکی سازماندهی شد. جاده های مهمی که کوهپایه ها را به ساحل اقیانوس آرام وصل می کرد، قطع شده بود.

با رشد جنگ، امکانات حزب و هم چنین نیازش به اسلحه و مهمات زیادتر شد. ولی سیاست «تکا به خود» حزب تغییری نکرد. روی هم رفته سیاست کلی در مورد رزمندگان این بود که هر کس اسلحه خودش را به چنگ بیاورد. جهت گیری کلی این بود که اسلحه را از دست ارتش بیرون بیاورند. گونزالو می گفت: «اسلحه ها با پول مردم خریده شده و متعلق به مردم است. ارتش برای سرکوب ناچار است اسلحه ها را به محل رزمندگان بیاورد، و البته به زور، تحویل ما بدهد.» به علاوه چریک ها یاد گرفتند که کوکتل مولوتوف، بمب سه راهی و نارنجک های خانگی بسازند. آن ها دینامیت را با قوطی نوشابه، میخ و دینامیت می ساختند و آن را با قلاب سنگ و یا تیرکمان پرتاب می کردند. راه درخشانی ها از نظر نظامی از رژیم بسیار عقب بودند، ولی این عقب ماندگی تسلیحاتی و نظامی را با استفاده از عامل غافلگیری، قدرت و دقت در انتخاب زمان و مکان حمله (که به کمک مردم محلی انجام می شد) و برنامه ریزی های بسیار جسورانه جبران می کردند.^{۱۶}

^{۱۵} به طور کلی مناسبات تولیدی به معنای مناسبات مالکیت، مناسبات توزیعی و مناسبات میان انسان درون یک نظام اقتصادی اجتماعی است که زیربنای جامعه محسوب می شود.

^{۱۶} حزب کمونیست پرو، علاوه بر مسائل استراتژیک سیاسی، در زمینه تاکتیک ها و روش های جنگی هم از آثار نظامی مائو بسیار بهره می برد.

مهمترین منبع تسلیحاتی چریک های مائوئیست که به شکل گسترده مورد استفاده قرار می گرفت دینامیت بود. آن ها دینامیت مورد نیازشان را از هزاران معدنی که در سر تا سر پرو پخش بود، تامین می کردند. به علت تعداد زیاد و پراکندگی، کنترل این معادن برای نیروهای دولتی غیر ممکن بود. برای نمونه، در یک حمله در سال ۱۹۸۶ یک تیم چریکی به معدنی حمله کرد و ۹۲۰۰۰ شاخه دینامیت به دست آورد. این کار بر اثر نفوذ سیاسی حزب به مناطق معدنی «سرو دو پاسکو» امکان پذیر شد. راه درخشانی ها همیشه نفوذی ابتدایی در میان معدنچیان داشتند، که هر چند کوچک ولی مهم بود. معدنچیان این خطه اغلب کچوا زبان بودند و رابطه تنگاتنگی با دهقانان داشتند و بخش مهمی از پرولتاریای صنعتی پرو محسوب می شدند. هر چند تاریخا معدنچیان تحت نفوذ چپ قانونی بودند، ولی با تغییر اوضاع سیاسی، گسترش جنگ، و عملکرد خجالت آور چپ قانونی، سمت گیری معدنچیان نیز تغییر کرد. پیوستن آنان به راه درخشان چنان با اهمیت بود که رسانه ها می گفتند در منطقه «سرو دو پاسکو»، حکومت معدنچیان و دهقانان بر قرار شده است.

اشتباهات درس آموز

البته پیشروی های انقلاب بدون خطا و عقبگرد نبود. یکی از این موارد، شکست در استان جنوبی پونو بود. حزب در سال های ابتدایی جنگ کوشیده بود جبهه جدیدی در پونو باز کند ولی به سختی شکست خورده بود. کلیسا، برای جلوگیری از نفوذ انقلابیون در میان دهقانان، تشکلات مذهبی / اجتماعی ایجاد کرده بود تا برخی بی عدالتی هایی را که بر دهقانان می رفت از طریق این گونه انجمن های خیریه تخفیف دهد. این سیاست ها هرچند هیچ تغییر جدی در وضعیت مردم نداده بود ولی مرتجعین با تلفیقی از سیاست و مذهب توانسته بودند تا مدتی مردم را از پیوستن به مبارزه انقلابی بازدارند. درون حزب، بحث های بسیاری در مورد این شکست انجام شد که همه بدنه حزب در آن شرکت داشتند. به نتیجه رسیدند که تدارک سیاسی به اندازه کافی انجام نشده بود و حتی در شرایطی که مبارزه مسلحانه در مناطق دیگری از کشور در جریان است، برای پیشروی در هر منطقه باید شرایطی را فراهم کرد که حمایت مردم کم و بیش تضمین شده باشد. راه درخشانی ها به این اصل جنگ انقلابی پایبند ماندند که مردم مهمتر از سلاح هستند. معنایش این بود که برای آغاز مبارزه مسلحانه (و گسترش آن) نباید بیگدار به آب زد. پس از این جمعبندی، حزب فعالیت آگاه گرانه در میان دهقانان پونو را افزایش داد. حتی

برخی کشیشان شکایت داشتند که راه درخشانی ها فعالین جوان کلیسا را دو، سه روز به مدارس خلقی می برند و قاپشان را می دزدند. به علاوه پس از مدتی، عوام فریبی کلیسا در زمینه اداره زمین های مصادره ای نیز برای دهقانان افشا شد. راه درخشان هم به اشکال مختلف، و با استفاده از نیروی نظامی خود، به کلیسا در مورد عدم دخالت در سیاست اخطار می داد. حزب با تغییر سیاست خود توانست در میان مردم پونو نفوذ کند. ولی کلیسا نیز، هر چند در مناطقی مثل پونو مجبور به عقب نشینی شد، ولی به استفاده از اهرم های خود علیه انقلاب ادامه داد.

راه شهرها گشوده شد

حزب کمونیست پرو که برای آغاز جنگ اکثر نیروهایش را از جنبش دانشجویی و شهر بیرون کشیده بود و برای آغاز مبارزه به مناطق روستایی روی آورده بود، پس از گذراندن فرایند تحکیم اولیه و ایجاد پایه ای قابل اتکا در روستا، دوباره به شهر روی آورد. پیشروی بیشتر در گرو باز کردن جبهه های شهری بود. به علاوه فعالیت مجدد در میان دانشجویان اهمیت ویژه ای پیدا کرده بود. زیرا بسیاری از کادرهای بالا و اعضا و رهبران اولیه حزب که از جنبش دانشجویی برخاسته بودند در جریان جنگ جان باخته بودند. پس در شرایطی که جنبش بیش از پیش گسترش می یافت، نیاز انقلاب به روشنفکران نیز فزون تر می شد.

از سال ۸۶ راه درخشانی ها دست به کار باز کردن جبهه های مختلف در میان شهرنشینان شدند. در میان دانشجویان، معلمان، زنان، کارگران تحصیل کرده، دبیرستانی ها، محلات و زاغه ها. منظور، بسیج وسیعتر و نفوذ بیشتر در قلب مردم بود. این جبهه ها علنی بودند و امکان فعالیت بیشتر و وسیعتر را فراهم می کردند.

به علاوه چند تشکل نیز برای کمک به دستگیر شدگان و خانواده هایشان تشکیل شد. از آن جمله بود «انجمن دمکراتیک وکلا»، «امداد مردمی برای زندانیان» که هم به طرق مختلف به خانواده های زندانیان کمک می کرد و هم تظاهرات و حمایت مادی و معنوی از زندانیان را سازماندهی می کرد. «انجمن فرهنگ نوین» نیز اشکال متفاوت کارهای آموزشی و خدمات آموزشی را سازماندهی می کرد. دولت پرو که تحت پرچم دمکراسی بر سر کار آمده بود، به راحتی نمی توانست اینگونه فعالیت ها را ممنوع کند. ممنوع کردن فعالیت های اجتماعی، باعث می شد پایه های خودش را هم از دست بدهد. این در حالی بود که پایه های حکومت به علت تعمیق بحران اقتصادی مرتباً تحلیل می رفت. این وضعیت، بسیج توده ها را برای راه درخشانی ها

نسبتاً آسان کرده بود. فقر بسیار شدید بود، شدیدتر از اغلب کشورهای آمریکای لاتین. بیکاری و بی‌آیندگی گریبان بخش بزرگی از مردم و بخصوص جوانان را گرفته بود و حتی طبقه متوسط را به خطر افکنده بود. قطب بندی طبقاتی بیداد می‌کرد. کافی بود جریانی پیدا شود و امکان و ابزار مبارزه با این وضع را در اختیار مردم را قرار دهد.

در این شرایط بود که با شدت گرفتن مهاجرت روستائیان به شهر، زاغه‌های جدیدی شکل گرفت و به محل فعالیت طرفداران حزب تبدیل شد. یکی از این زاغه‌های جدید که در اواخر دهه ۱۹۸۰ به وجود آمد راثوکانا نام داشت. راثوکانا زاغه‌ای بود زادهٔ مبارزه در تپه‌های مشرف به لیما. آنجا را به یاد یکی از اهالی که هنگام حمله پلیس برای تخلیه زاغه کشته شده بود، چنین نامگذاری کرده بودند. از هزار و پانصد خانواری که ساکن راثوکانا بودند، حدود یک چهارم مردان کار پیدا کردند. بقیه به هر طریقی که می‌شد تلاش معاش می‌کردند. تحت رهبری راه‌درخشانی‌ها ساکنان راثوکانا خود را سازمان دادند. مشترکاً صیفی‌کاری و مرغداری کردند. سالن غذاخوری جمعی درست کردند. چاه آب حفر کردند. آنان در مورد مسائل زاغه، قانون و نظم خود را داشتند. کتک زدن همسر، دزدی، فحشا، مواد مخدر و اعتیاد به الکل از راثوکانا رخت بر بست. کلاس‌های سوادآموزی برقرار شد. همه امور زاغه از طریق مجمع عمومی به پیش می‌رفت. در جایی که زمانی خطرناک‌ترین نقطه پایتخت بود، زنان بدون نگرانی شب‌ها تردد می‌کردند. مردم نیاز نداشتند در خانه‌هایشان را قفل کنند. طوری شده بود که مردم بقیه زاغه‌ها برای مشورت و حل مشکلاتشان به راثوکانا می‌آمدند. راثوکانا می‌رفت که به یک الگوی انقلابی برای سازماندهی تهیدستان همه زاغه‌ها تبدیل شود. مقامات دولت پرو نمی‌توانستند وجود چنین الگویی را بیخ گوش خود در حاشیه پایتخت تحمل کنند. نقشه چینی برای مهار و سرکوب راثوکانا به یکی از دغدغه‌های حکومت تبدیل شد.

در اواخر دهه ۱۹۸۰، انقلاب قدرت خود را در شهرها و مراکز استان‌ها به زبان اعتصابات مسلحانه فریاد کرد. در پایتخت کشور، اعتصابات و تظاهراتی برگزار می‌شد که آشکارا در حمایت از جنگ خلق بود. تعداد و گستره این اعتصابات رو به افزایش بود. اعتصاب مسلحانه، که راه‌درخشانی‌ها به کرات از آن استفاده می‌کرد، ترکیبی بود از اعتصابات کارگری، تعطیل کار کسبه کوچک، فعالیت‌های توده‌ای و حملات پارتیزانی.

در فوریه ۸۹، حزب برای اولین بار فراخوان یک اعتصاب هفت روزه را داد. برای ساکنان مناطق تحت نفوذ حزب، روز اعتصاب، روز مبارزه بود. مزارع رها می‌شد، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها می‌

خواهید، وسائط نقلیه از حرکت می ایستاد (تنها گشت های پلیس و ارتش بودند که با بلندگو از مردم می خواستند به اعتصاب پایان دهند). ولی مردم در خانه نمی نشستند. هزاران دهقان به کمک صدها چریک جاده ها را مسدود می کردند. شهرهای منطقه نیز تقریباً به طور کامل تعطیل می شد. راه های خارج از شهر قطع می شد. معدود کامیون های اعتصاب شکن، یا شعار نویسی می شدند و یا منفجر. واحدهای پارتیزانی به مواضع ارتش و پلیس حمله می کردند. کارگران کارخانجات بزرگ به اعتصابات می پیوستند، بسیاری از کارخانجات به حالت تعطیل در می آمد، کارگران با تنه درخت و سنگ سنگر بندی می کردند و پرچم های سرخ بر می افراشتند: «بجنگید و مقاومت کنید!»، «شورش بر حق است!». نیروهای نظامی به قصد سرکوب با زره پوش و اسلحه های اتوماتیک به صحنه می آمدند. مبارزه در میان آتش و خون ادامه می یافت. مردم مقاوم به زمین می افتادند، ولی تعداد سربازان زخمی هم کم نبود. لیما همزمان شاهد حملات چریکی و خاموشی برق می شد. به دلیل قطع برق و بسته شدن راه های منتهی به لیما، شرایطی در پایتخت به وجود می آمد که روزنامه ها آن را «روحیه محاصره» می نامیدند.

رهبری جنگ، رهبری حزب

در نگرش سیاسی و ایدئولوژیک حزب کمونیست پرو نکات برجسته و درخشانی وجود داشت که به استحکام و پایداری این حزب بر مسیر انقلاب کمک زیادی می کرد. مثلاً این که راهنمای اندیشه و عمل راه درخشانی ها همیشه این احکام پایه ای لنین و مائو بود: «بدون قدرت سیاسی همه چیز توهم است»، «امپریالیسم و مرتجعین، درندگانی با دندان های آهنین واقعی اند اما از نظر استراتژیک ببر کاغذی هستند» یا این که «اگر کسی از چند شقه شدن نترسد می تواند امپراتور را از اسب به زیر کشد.» به علاوه، تجربه خود حزب کمونیست پرو نیز نشان می داد که با شناخت از خود و از دشمن و با ارزیابی صحیح از نقاط قدرت و ضعف هر یک می توان، با وجود نیروی کم، به پیروزی های بزرگی دست یافت.

حزب کمونیست پرو معتقد به انضباط و انسجام و اتحاد محکم حزبی بود. در مقطعی از پیشرفت جنگ انقلابی، رهبری حزب موضع بحث برانگیزی را به میان کشید و از ضرورت نظامی شدن احزاب کمونیست انقلابی به عنوان یک اصل جهانشمول صحبت کرد. و حتی این درک را القا کرد که با نظامی کردن حزب می توان از شکست سوسیالیسم و احیا سرمایه داری جلوگیری کرد. این موضع از نقطه نظر بخشی از جنبش بین المللی کمونیستی، بازتاب کم بهاء دادن راه درخشانی

ها به جایگاه تعیین کننده سیاست در زندگی حزب، و کم اهمیت دانستن نقش دینامیک تئوری در چگونگی تغییر جهان بود. تا آنجا که به مبانی ایدئولوژیک - سیاسی پایه ای حزب مربوط می شود، در گزارش و جمع بندی کنگره سال ۱۹۸۸ حزب که توسط گونزالو نوشته شد چنین آمده بود: حزب در جریان کنگره «مسیر طولانی طی شده را جمع بندی و سه عامل عمده وحدت حزب را تثبیت کرد: ایدئولوژی حزب که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو است؛ برنامه حزب؛ و خط سیاسی عمومی حزب.» این اولین کنگره حزب کمونیست پرو بعد از انشعاب سال ۱۹۷۰ بود. حزب از اهمیت بحث و جدل درونی بر سر نظرات و گرایشات متفاوت، در پیشروی و پالایش حزب صحبت کرد. حتی در مواضع حزب تاکید گذاشته شد که از طریق برخورد نظرات است که نظر درست تدقیق می شود و اتحاد حزبی به دست می آید. اما مبارزه درونی در حزب که اغلب به شکل انتقاد و انتقاد از خود جلو می رفت، بیشتر به فعالیت های عملی افراد و واحدها مربوط می شد و کمتر به مسائل کلان سیاسی / نظری بسط پیدا می کرد.

پیشبرد موفق پراتیک مرکزی حزب یعنی رهبری جنگ انقلابی، سیستم و روش رهبری معینی را می طلبید. جنگ در پرو عملا در چند منطقه جدا از هم و غالبا تحت محاصره دولت به پیش می رفت. تدبیر راه درخشانی ها این بود که از یک طرف، رهبری مرکزی حزب، سیاست ها و نقشه های کلی را تعیین کند. این سیاست ها و نقشه ها از طریق کارزارهای مختلف پیش می رفت. از طرف دیگر، حزب به فرماندهی های منطقه ای تقسیم شد که در برنامه ریزی و شیوه پیشبرد فعالیت، استقلال نسبی داشتند. این استقلال نسبی در سطوح مختلف، از جمله در هسته های پایه ای هم موجود بود. این سیستم تمرکز و عدم تمرکز در رهبری حزب با یک سیستم دقیق گزارش دهی همراه می شد. بر این پایه، رهبری حزب به شرایط جنگ احاطه داشت و تصمیمات و نقشه هایش با صحنه عمومی نبرد و توان حزب منطبق بود. در عین حال، قوه ابتکار و خلاقیت و نیروی تصمیم گیری کادرها و اعضا در رهبری توده ها، پیشبرد جنگ و ساختن اشکال نوین قدرت مردمی امکان شکوفا می شد. به دلیل وجود چنین سیستمی، قدرت یادگیری حزب از فرایند پیچیده جنگ انقلابی بسیار بالا بود. حزب توانایی تصحیح اشکال ها و کاستی های خود در رهبری جنگ را داشت و در این کار به مرور انعطاف پذیرتر و پخته تر می شد.

نمی توان از سیستم رهبری حزب کمونیست پرو حرف زد و از نقش ویژه آبیما گوسمان در آن چیزی نگفت. در هیچ انقلابی، نقش رهبری و رهبران را نمی توان نادیده گرفت. آبیما گوسمان نه فقط در بنیانگذاری حزب کمونیست و آغاز جنگ انقلابی نقشی تعیین کننده بازی

کرد بلکه به طور کلی در سراسر حیات این حزب و رویارویی های سیاسی و ایدئولوژیک و تشکیلاتی حزب، جایگاهی منحصر به فرد داشت.^{۱۷} طی دهه ۱۹۸۰ رهبران و کادرهای برجسته ای در کوره انقلاب پرو شکل گرفتند، اما جمع رهبری حزب در زمینه تدوین خط و استراتژی و تصمیم گیری های اساسی و مرکزی، حول شخص گونزالو حلقه زد و برای وی مقام و خصوصیتی ویژه قائل شد. از دید کمیته مرکزی حزب، گونزالو به علت پشت سر گذاشتن تجارب سترگ انقلابی و اثبات درستی خط خود در اساسی ترین عرصه ها طی سال های متمادی، عملاً کیفیتی یافته بود که گویی هیچگاه اشتباه نمی کند و نخواهد کرد. بر اساس این دیدگاه، فرایند شناخت مارکسیستی حزب عملاً با ایده ها و اندیشه ها و رهنمودهای صدر حزب رقم می خورد و جای تحلیل و سنتر و مبارزه بیرونی و درونی کلکتیو حزبی را می گرفت. شاید یکی از مهمترین تاثیرات چنین نگرشی، گرایش به تضعیف زنجیره شناخت حزب، محدود شدن برخورد نقادانه به سیاست های رهبری در درون حزب، و بی توجهی یا رد مطلق هرگونه انتقادی نسبت به حزب بود.

پرو بر سر دوراهی

با شروع دهه ۱۹۹۰ اقتصاد پرو رو به وخامت گذاشت. واژه «تورم شدید» (۷۶۵۰٪) برای توصیف عمق فاجعه کافی نبود. ارزش پول پرو در عرض نیم دهه، یک میلیون درصد کاهش یافته بود. زندگی کارگران به فلاکت کشیده شده بود. دستمزدهای واقعی از نصف هم کمتر شده بود. این تورم برای سرمایه داران هم معضلاتی ایجاد می کرد. آلبرتو فوجیموری، یک ژاپنی تبار که در نتیجه انتخابات ۱۹۹۰ پرو رئیس جمهور شده بود، کوشید با اقداماتی جدی که به «فوجی شوک» معروف شد، معضل را تخفیف دهد. او به شدت از ارزش پول کشور کاست و سقف قیمت ها و یارانه های دولتی را تماماً حذف کرد. قیمت ها در عرض چند روز ششصد برابر شد. بلیط اتوبوس چنان گران شد که برای برخی دیگر صرف نمی کرد به سر کار خود بروند. بهای روغن، دارو، نان و تمام مواد خوراکی مرتبط با گندم سر به آسمان زد. حداقل دستمزد را بالا بردند، ولی هنوز کفاف یک پنجم زندگی یک خانواده را هم نمی داد. بیش از یک سوم جمعیت از سوء تغذیه رنج می برد. امید به زندگی کاهش یافته بود. بیماری های سخت و مرگ و میر در بین کودکان بیداد می کرد. آب

^{۱۷} این مسئله چنان عیان بود که حتی بورژوازی هم به آن اذعان داشت. زمانی در یکی از کنفرانس های منطقه ای قاره آمریکا، وقتی به رئیس جمهور پرو (فوجیموری) انتقاد کردند که وضعیت اقتصادی ما هم به اندازه پرو نابسامان است، پس چرا ما مشکل جنگ داخلی نداریم، فوجیموری جواب داد، شما هم اگر گونزالو داشتید همین برنامه بود.

تصفیه شده، دیگر رایگان نبود و مردم باید آن را خریداری می کردند. برای بسیاری از مردم پولی که باید صرف خرید نان شب می شد به خرید آب اختصاص یافت. صندوق بین المللی پول از دولت خواست که از هزینه های عمومی کم کند تا بدهی هایش به بانک های خارجی را بپردازد. همین کار باعث شد که فاضلاب های لیما به حال خود رها شود. در نتیجه، اپیدمی وبا کشور را فرا گرفت. وابستگی کشور به سرمایه خارجی به معنای بسته شدن کارخانجاتی بود که به دلیل نبود ارز خارجی (دلار) مجبور به تعطیل شدند. دیگر کسی دل و دماغ آمار گرفتن نداشت، ولی گفته می شد که نزدیک به دو سوم افراد بالغ و آماده کار، بیکار یا نیمه بیکارند. مهاجرت های دستجمعی از مناطق روستایی، که نتیجه وضع اسفبار روستاها بود، جمعیت زاغه ها را چندین برابر کرد. نه تنها کارگران محروم که گاهی معلمین و کارمندان دین پایه هم در همین زاغه ها زندگی می کردند. شرایط اسفبار اقتصادی به رشد نارضایتی کمک کرد. اعتراضات وسیع تر شد. بحران سیاسی گریبان هیئت حاکمه را گرفت. در چنین وضعیتی، پیشروی مداوم راه درخشان به طور مستقیم حیات دولت پرو را به خطر انداخته بود. اعتصاب مسلحانه سال ۹۰ و تحریم انتخابات موفقیتی بی سابقه داشت. حزبی که با کمتر از صد نفر جنگ را شروع کرده بود حالا دیگر ده هزار عضو داشت و تعداد رزمندگان از ۲۵ هزار نفر تجاوز می کرد.

آمریکا دست به کار شد

امپریالیسم آمریکا به وضوح نگران قدرت گیری راه درخشان بود. تضادهای طبقاتی در آمریکای لاتین بسیار حاد بودند. تشابهات فرهنگی و قومی و تاریخی کشورهای این منطقه به معنی تاثیر متقابل تحولات آن ها بر یکدیگر بوده و هست. حرکت چه گوارا در زمان خود الهام بخش بسیاری از شورش ها شده بود. اما کوبای دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ دیگر انقلاب را تبلیغ نمی کرد و حتی مبارزات مسلحانه ای نظیر جنگ خلق پرو را هم تحت عنوان «حرکت تروریستی» محکوم می کرد. حالا به قدرت رسیدن راه درخشان می توانست الهام بخش انقلاب قهر آمیز در شمار دیگری از کشورهای آمریکای لاتین باشد.

در مارس سال ۱۹۹۰، رند کورپوریشن^{۱۸} که یک «اتاق فکر» آمریکایی است، گزارشی از وضعیت پرو برای وزارت دفاع آمریکا آماده کرد. در این گزارش از راه درخشان به عنوان بزرگترین خطر یاد شد که در کنار بحران شدید اقتصادی و نارضایتی مردم از دولت، پرو را تهدید می کند.

^{۱۸} Rand Corporation

گزارش رند، به دقت راه درخشان را بررسی کرد. قدرت راه درخشان، در رهبری اش بود. تشکیلاتی که به صورت غیر متمرکز، با سطح بالایی از نظم و انضباط و بسیار متحد فعالیت می کرد. از میانه سال های هفتاد که حزب زیرزمینی شد، اصول مخفی کاری بخشی از کارکرد حزبی شد. تقریباً هیچگاه از تلفن و پست (که کنترلش برای دشمن به نسبت ساده است) استفاده نمی شد. حزب یک سیستم ارتباطی متکی بر هواداران و مردم ایجاد کرده بود که بسیار کارآمد بود. اعضا هسته ها هم لزوماً سایرین را نمی شناختند. عضو گیری مخفی بود و بسیار با دقت انجام می شد. دقت در عضو گیری، هوشیاری مبارزین و شرایط مبارزه، نفوذ در حزب را برای پلیس بسیار مشکل می کرد و دولت پرو تا سال ۱۹۹۰ هیچ موفقیتی در این زمینه کسب نکرده بود. مبارزه در شرایط مخفی، هر چند هماهنگ کردن عملیات و سیاست ریزی را مشکل می کرد، ولی ضامن ادامه کاری بود و در صورت دستگیری، مانع گسترش ضربه می شد. روحیه و احساس همبستگی افراد بسیار بالا بود. عده بسیار کمی پاسیو می شدند. گزارش رند از زمینه های کودتای نظامی در شهر و ضربه زدن به رهبری صحبت کرد و گفت: «تا وقتی که ساختار تشکیلاتی و هسته رهبری حزب بر جای باشد، هر چقدر هم از کادرها و هواداران بکشیم، باز عده دیگری جایشان را می گیرند.»

پس لرزه های فروپاشی شرق

سال ۱۹۹۰ با فروپاشی شوروی و بلوک شرق همراه بود. فرو افتادن دیوار برلین، سقوط دولت های سرمایه داری دولتی که نام سوسیالیست را یدک می کشیدند... یکی پس از دیگری، شاهدی بزرگ را برای حمله به کمونیسم در اختیار بورژوازی بین المللی گذاشت. آن دسته از جنبش های سیاسی که با استفاده از فضای ایجاد شده از رقابت دو ابر قدرت به حیات خود ادامه می دادند، یا اساساً چتر حمایتی شوروی را بر سر داشتند، راه سازش با دولت های مرتجع «خودی» و نظام سرمایه داری غرب را در پیش گرفتند. فروپاشی بلوک شوروی گریبان امپریالیسم آمریکا و متحدان غربی اش را از یک معضل بزرگ خلاص کرد و امکانات بیشتری برای تهاجم و سلطه گری، تسویه حساب با جریانات مزاحم و نوکران دردسر آفرین، و سرکوب نیروهای انقلابی در اختیار آن ها قرار داد. حالا آمریکا می توانست با خیالی آسوده تر و امکاناتی بیشتر از گذشته برای سرکوب انقلاب پرو نقشه بریزد.

گونزالو از جمله کمونیست هایی بود که متوجه وخامت اوضاع شد. او احساس کرد که انقلاب

جهانی در موضع «دفاع استراتژیک» قرار گرفته است. این شرایط چه از لحاظ حمایت جهانی و چه از لحاظ صف بندی های طبقاتی بر پیشرفت انقلاب در پرو تاثیر می گذاشت. گونزالو می دانست که پیروزی انقلاب به رهبری کمونیست ها در پرو تاثیر مهمی در تغییر تناسب قوای ذهنی موجود در سطح جهان خواهد گذاشت. او همیشه گفته بود که کمونیست ها انقلاب پرو را در خدمت به انقلاب جهانی به پیش می برند. ولی شاید تاثیر اوضاع بین المللی بر انقلاب پرو را به اندازه کافی ندید. شاید هم دید و خواست با پافشاری بر پیشروی عملی جنگ انقلابی، گره ای را از کلاف پیچیده انقلاب جهانی باز کند، کلافی که برای باز کردنش نه فقط به عمل که به پیشروی های تئوریک نیاز بود.

طرح های تعیین تکلیف

مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب شدت گرفته بود. نبرد در مناطق کوهستانی ادامه داشت و به مناطق جنگلی نیز رسیده بود. مناطق ساحلی هم می رفت که به صحنه جنگ تبدیل شود. بیش از نیمی از پرو تحت «وضعیت اضطراری» یا حکومت نظامی قرار داشت. حزب کمونیست پرو، قبلا اعلام کرده بود که جنگ وارد مرحله تعادل استراتژیک شده است.^{۱۹}

تثبیت پیشروی های جنگ انقلابی در مناطق روستایی و تشدید فعالیت های حزب در شهرها، بورژوازی را وحشت زده کرده بود. حالا دیگر حضور حزب کمونیست پرو در لیما، مرکز قدرت ارتجاع، عیان تر می شد. بمب گذاری در محلات ثروتمند لیما آغاز شده بود. ثروتمندان شروع به خروج پول هایشان از کشور کرده بودند. به نظر می رسید که کمونیست ها در حال کسب قدرتند. «تروریسم» به لیما رسیده بود و در زاغه ها «زندگی اشتراکی» را سازماندهی می کرد. طبقه حاکمه پرو نمی توانست دست روی دست بگذارد. یکی از اولین عکس العمل های دولت این بود که حکم تخلیه شهرک راثوکانا را صادر کرد. دو روز قبل از روزی که قرار بود پلیس کلبه های محقر ساکنین را تخریب کند، مردم منطقه اطراف را اشغال کردند. مبلغین سیاسی با اعلامیه هایشان به حلبی آبادهای دیگر رفتند و تحت شعار «ما حق سر پناه داریم» مردم را به دفاع از راثوکانا فراخواندند. در اطراف شهرک گودال کردند و مانع ورود تانک ها شدند. به این ترتیب دولت

^{۱۹} مائو جنگ انقلابی را به سه مرحله کلی دفاع استراتژیک، تعادل استراتژیک و تعرض استراتژیک تقسیم می کند. تعادل استراتژیک زمانی است که توان نظامی / سیاسی نیروهای انقلابی به آن اندازه رسیده است که نیروهای دشمن قادر به نابودی کاملش نیستند ولی انقلاب هنوز در موضع تعرض برای کسب قدرت قرار نگرفته است.

نتوانست نیروی وسیعی را یکباره وارد کند. اهالی محل و یارانشان بر برج های چوبی نگهبانی می دادند. مردم در حالت آماده باش بودند. پلیس به مدت یک ماه عقب رانده شد. بالاخره روز ششم سپتامبر ۱۹۹۱، هزاران سرباز با سلاح های اتوماتیک و تجهیزات به همراه پلیس حمله را آغاز کردند. اهالی با قلاب سنگ، کوکتل مولوتوف، حلقه لاستیک شعله ور... مقاومت کردند. ولی نبرد بسیار نابرابر بود. راتوکانا از لحاظ نظامی شکست خورد، ولی کاری که آنجا شد و مبارزه ای که پیش رفت، بدعتی بود در زمینه مبارزه زاغه نشینان.

در ماه آوریل ۱۹۹۲ فوجیموری از طریق یک کودتای نظامی حکومت را کاملاً در دست خود قبضه کرد. او مجلس را منحل کرد و دستگاه قضایی را از کار انداخت. فوجیموری به دستگیری بی رویه رهبران اپوزیسیون و روشنفکران پرداخت. دانشگاه ها، مدارس، محل های کار و محلات فقیر نشین مورد تهاجم نیروهای دولتی قرار گرفت تا مخالفان و مردم معترض به دام بیفتند. سرکوب شدت گرفت. ارتش محوطه چند دانشگاه اصلی لیما و چند مدرسه استانی را اشغال کرد. یک بار رئیس جمهور سعی کرد با سربازانش وارد دانشگاه لاکانتوتا بشود. اما دانشجویان ممانعت کردند. دانشجویان سن مارکوس با باران سنگ از او استقبال کردند. نیروهای انتظامی در جستجوی اوراق ضاله به خوابگاه های دانشجویی و غذا خوری دانشگاه ها حمله کردند. دانشجویانی که مقاومت کردند را به اسارت بردند. ۱۴ دانشجو به دست پلیس کشته شدند. بیش از صد نفر دستگیر شدند. تعداد زیادی از دانشجویان را «مفقود الاثر» کردند. روزنامه ال دیاریو توقیف شد. زندان ها دوباره مورد هجوم ارتش قرار گرفت.

دخالت آمریکا در امور پرو بیشتر شد. حزب از ورود عملی آمریکا به جنگ خبر داد. مدت ها بود که مستشاران آمریکایی به آموزش ارتش پرو مشغول بودند. حالا دیگر تفنگداران دریایی این کشور (به بهانه مبارزه با مواد مخدر) مستقیماً وارد نبرد با راه درخشان شده بودند. حزب یک بار یک هلیکوپتر آمریکایی را هم ساقط کرده بود. گونزالو و سایر رهبران حزب بیشتر احتمال می دادند که آمریکا دست به یک تجاوز مستقیم یا غیر مستقیم نظامی (از طریق کشورهای همسایه که با پرو دعوی مرزی دارند) بزند و حزب را از لحاظ سیاسی - نظامی برای دخالت نظامی آمریکا آماده می کردند. ولی امپریالیسم آمریکا تجربه تلخ ویتنام را داشت، و به شیوه های مختلف برای شکست انقلاب پرو تلاش می کرد. در این زمینه، گزارش رند کاملاً مورد توجه هیئت حاکمه آمریکا قرار گرفت.

زندان فوق امنیتی کانتو گرانده، محل اسارت بیش از ۵۰۰ زن و مرد انقلابی، چند ماه بود که

تحت محاصره قرار داشت. هفته اول ماه مه ۱۹۹۲، ارتش دولتی به بخش زنان زندان حمله کردند. این زنان به خاطر تئاتری که به مناسبت هشت مارس و در بزرگداشت پیشروی جنبش مردمی زنان در زندان به صحنه آورده بودند شهرت جهانی پیدا کرده بودند.^{۲۰} زنان خود را به بخش مردان رساندند و به همراه هم ساعت ها در مقابل ارتش از خود دفاع کردند. ۵۰ انقلابی اسیر در این حمله زبونانه ارتجاع جان باختند. صدها زندانی زخمی شدند. سربازها زندانیان زخمی را در حیاط زندان گرد آوردند، به زور بر زمین خواباندند و پوتین ها را بر گردن هایشان فشردند. اما به گزارش چند روزنامه رسمی، در همان حال زمزمه سرودهای انقلابی که از دهان های آغشته با خاک و خون بر می خاست فضای زندان را پر کرده بود.

دستگیری

روز ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۲ مردم پرو در بهت فرو رفتند. خبر دستگیری گونزالو، رهبر حزب کمونیست پرو، مردی که ضد انقلاب سال ها به دنبالش بود در رادیو و تلویزیون جار زده شد. همه جلوی صفحه تلویزیون میخکوب شده بودند. مردم با افسوس و خشم بارها و بارها اطلاعیه دولت را شنیدند و چهره گونزالو و چند تن دیگر از رهبران حزب را به هنگام دستگیری در محل اقامت شان، در محاصره افسران و ماموران امنیتی دیدند.

شادی بورژوازی به پرو محدود نمی شد. همان روز تمام خبرگزاری های جهان، خبر دستگیری گونزالو را مخابره کردند. اخبار ساعت هشت اروپا که هیچگاه هیچ خبری از پیشروی های انقلاب پرو نمی داد، مرتباً خبر دستگیری گونزالو را تکرار می کرد. از او به عنوان «آخرین رهبر کمونیست قرن بیستم»، «دشمن شماره یک مردم آمریکای لاتین» و «خطرناکترین فرد جهان» نام برده شد. روزنامه های پر تیراژ از انگلستان تا آلمان و فرانسه، عکس های گونزالو در لباس زندان را منتشر کردند.

عکس العمل انقلابیون دنیا متفاوت بود. مردمی که شعله های انقلاب پرو، سال ها دلگرمشان کرده بود، با شنیدن خبر، انگار قلبشان چند ثانیه از طپش ایستاد. چطور ممکن بود؟ چه کار باید کرد؟

^{۲۰} از جمله کانال ۴ تلویزیون سراسری انگلیس فیلمی تهیه کرد به نام «راه درخشانی ها» که گزارش خیره کننده ای هم از این تئاتر دارد.

فردای دستگیری، به ابتکار رهبران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی^{۲۱}، یک «کمیته اضطراری برای نجات جان آیمائل گوسمان» تشکیل شد. این «کمیته» سه روز بعد از دستگیری با امضای خانواده آگوستا لاتوره در تبعید، فعالین سیاسی و وکلای آمریکایی، ایرانی... اعلام موجودیت کرد. فوجیموری خیال داشت گوسمان را به قتل برساند.^{۲۲} باید به هر ترتیبی شده، از این کار ممانعت می شد.

روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲، در یک «مصاحبه مطبوعاتی» که در مقر فرماندهی پلیس ضد تروریستی پرو انجام شد، گونزالو با لباس راه راه زندانی در یک قفس، در مقابل خبرنگاران قرار گرفت. ماریتسا گاریدو لکا^{۲۳} معروف ترین بالرین کشور نیز با لباس زندان در کنار او بود و با مشت های گره کرده شعار می داد: «کمونیسم در جهان پیروز خواهد شد!» «از جان صدر گونزالو دفاع کنید!» گونزالو در قفس و در میان هیاهوی ماموران امنیتی، یک سخنرانی تهاجمی ارائه داد. او دستگیری خود را «پیچی در جاده» نامید، و با مشت گره کرده به رفقایش پیام داد که به مبارزه ادامه دهند. در خاتمه این سخنرانی، گونزالو به پروتاریای بین المللی و ملل ستمدیده جهان درود فرستاد.

در هفته اول اکتبر، کمتر از یک ماه پس از دستگیری، دادگاه گونزالو برگزار شد. دولت به حدی از راه درخشانی ها وحشت داشت که تاریخ دادگاه هیچگاه اعلام نشد. دادگاه در پایگاه نیروی دریایی برگزار شد. قضات که از افسران نیروی دریایی بودند همه نقاب های سیاه بر چهره داشتند. خود گونزالو در قفس آهنین بود و به خاطر عقابش مورد استنطاق قرار گرفت. وکیلش را با چشم بند به دادگاه آورده بودند و او بیش از ۱۵ دقیقه امکان صحبت با موکلش را نداشت. محاکمه چند ساعت بیشتر طول نکشید. روز هفتم اکتبر جرم اعلام شد: «خیانت به وطن». حق فرجام خواهی از گونزالو سلب شد. فوجیموری از برقراری مجدد مجازات اعدام در کشور صحبت کرد.

^{۲۱} جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴ با شرکت بسیاری از احزاب و سازمان های مائوئیست تشکیل شد. حزب کمونیست پرو از اعضا این جنبش بود. برخی از اعضا دیگر جنبش عبارت بودند از حزب کمونیست انقلابی آمریکا، اتحادیه کمونیست های ایران، و احزابی از نپال، هند، ترکیه و....

^{۲۲} چند روز پس از دستگیری گونزالو، فوجیموری قانونی گذارند که طبق آن مجازات اعدام در پرو برقرار شد. هر چند عدم وجود مجازات اعدام هیچ گاه مانع کشتن زندانیان سیاسی نشده بود، ولی می توانست برای دولت پرو برای کشتن گونزالو پوششی قانونی فراهم کند.

^{۲۳} Maritza Garrido Lecca

تمام این نمایش‌ها که به منظور تحقیر گونزالو، تئوریسین و رهبر انقلاب، و به طبع تحقیر زحمتکشان به پا خاسته پرو انجام می‌شد، خشم مردم جهان را برانگیخت. البته این رفتار مورد تأیید دولت‌های «دمکراتیک» آمریکا و اروپا هم قرار گرفت، ولی بسیاری از مردم دنیا، حتی در میان مخالفین راه درخشان آن را بر نتابیدند. به علاوه بسیاری از موازین بین‌المللی و حقوق بشر رعایت نشده بود. سکوت در مقابل این وقاحت به مثابه تأیید زیر پا گذاشتن آن موازین بود. هنوز تلگراف‌ها و فکس‌های مربوط به تشکیل کمیته اضطراری به همه جا نرسیده بود که سیل امضاها به مقر لندن سرازیر شد: امضای ۹۰ نفر از اعضا پارلمان نپال، بنی صدر اولین رئیس‌جمهور ایران بعد از انقلاب، ۷۸ نفر از زندانیان سیاسی ترکیه، اعضا پارلمان چند کشور اروپایی، موسیقیدانان برجسته راک، مبارزان جبهه فرهنگ مانند احمد شاملو، بسیاری از وکلای مترقی، بسیاری از افراد و ارگان‌های مخالف مجازات اعدام و مدافعان حقوق بشر...

لیست امضاها طولانی‌تر می‌شد، در نقاط مختلف هند، در شهرهای آمریکا، مکزیک، کلمبیا... در استرالیا، نیوزیلند و کشورهای مختلف اروپا، مردم اعتراض می‌کردند، راهپیمایی می‌کردند، نمایش خیابانی برگزار می‌کردند، امضا جمع می‌کردند، شعار نویسی می‌کردند، اعلامیه پخش می‌کردند. در تمام ۱۲ سالی که جنگ خلق جریان داشت با بایکوت رسانه‌های بین‌المللی مواجه بود. آن روزها از اینترنت هم خبری نبود. تنها منبع اطلاعات مردم، فعالیت کمونیست‌ها و انقلابیون و رسانه‌های انقلابی و مترقی با تیراژ بسیار کم بود. ولی موج بلندی که در سطح بین‌المللی در دفاع از گونزالو و محکوم کردن دولت پرو به پا خاست، نشان داد که آتشی زیر خاکستر زنده است. که آواز مبارزه انقلابی مردم پرو به گوش‌های شنوا رسیده است. که اگر سرمایه‌ جهانی می‌خواهد گونزالو را به عنوان دشمن شماره یک خود سرکوب کند، مردم هم اختلاف نظر را کنار می‌گذارند و برای نجات جان‌شان تلاش می‌کنند.^{۲۴} مبارزه مردم جهان، به اذعان بسیاری از رسانه‌های بین‌المللی، عملاً فوجیموری را در مورد مجازات اعدام به عقب نشینی واداشت. البته آنچه به مبارزه مردم در سطح بین‌المللی نیرو می‌داد، ادامه مبارزه حزب در خارج از زندان بود. مبارزین حزب کمونیست پرو، با وجود این که فرد شماره یک حزب، و تقریباً تمامی

^{۲۴} یک استثنا از این قاعده چپ ایران بود. اغلب گروه‌های چپ ایرانی به بهانه اینکه گونزالو مائوئیست است، حتی حاضر به امضای فراخوان کمیته اضطراری نشدند. این در حالی است که حتی بخشی از مذهبی‌های آمریکایی، صرفاً به دلیل اینکه مخالف مجازات اعدام هستند از این کارزار دفاع کردند. و بسیاری دیگر نیز که نظراتشان با گونزالو کاملاً متفاوت بود، به این خاطر که درک می‌کردند دشمن اصلی انقلاب و مردم امپریالیسم و نوکرانش هستند، در واقع مخالفشان را با فوجیموری و شیوه برخورد او به یک زندانی ابراز کردند.

کادر سیاسی حزب دستگیر شده بودند، روحیه خود را نباختند. و مبارزه مطابق نقشه های قبلی به پیش رفت. به هنگام دستگیری، کامپیوتر(های) و اطلاعات بسیاری در مورد حزب و تشکیلات به دست سازمان اطلاعات افتاده بود. اعضای حزب در بیرون باید می کوشیدند بندهای پاره شده را مرمت کنند و رهبری را دوباره بازسازی کنند. و این در حالی بود که دشمن از لحاظ روحیه حسابی شارژ بود. در ماه های متعاقب دستگیری اول، باز هم چند تن از رهبران حزب دستگیر شدند.

کم کم، اطلاعاتی در مورد چند و چون دستگیری به بیرون نشت کرد. آمریکا از چندی قبل پلیس سیاسی / سازمان اطلاعات پرو را خانه تکانی کرده بود، منابع زیادی، چه علنی و چه مخفی، را به کار تعقیب و از میان برداشتن رهبری حزب کمونیست پرو اختصاص داده بود. شخصی به نام مونتسینوس^{۲۵}، که عامل شناخته شده سازمان سیا در پرو بود، مسئول مستقیم هدایت فعالیت این بخش از نیروی پلیس و نظامی پرو شد. پلیس سیاسی پرو، به همراه و به کمک سازمان اطلاعاتی آمریکا، ماه ها نقاط مختلف لیما را در نظر داشت. بعد از مدتی، توجه پلیس بر خانه یک بالرین جوان و مشهور به نام مارتیسا و شریک زندگی اش در محله میرافلورس، پولداری ترین محله لیما، متمرکز شد. مساله چندان پیچیده نبود، چرا که عمه مارتیسا که همسر یکی از نویسندگان به نام پرو و از خانواده های قدیمی اسپانیایی بود، چندی پیش با یک هفت تیر در یک ایستگاه راه آهن دستگیر شده بود. رفت و آمد های خانه ماریتزا ظاهرا طبیعی بود، صبح ها کلاس باله در طبقه پائین خانه برقرار بود و عصر ها ماریتزا و دوستش کنار هم ظاهرا تنها بودند. ولی پلیس متوجه شد که میزان زباله ای که از این خانه خارج می شود خیلی بیشتر از مصرف دو نفر است. جستجوی زباله ها، پلیس را به پاکت های خالی سیگار رساند، از همان مارک سیگاری که گونزالو می کشید. قوطی های خالی دارویی که گونزالو (به خاطر بیماری پوستی اش) باید مصرف می کرد را هم در آشغال ها پیدا کردند. پلیس با دقت و صبر فراوان ماه ها خانه را زیر نظر گرفت. بعد از اینکه مطمئن شدند گونزالو در آن خانه به سر می برد، به آنجا حمله کردند. خانه محل برگزاری پلنوم حزب بود. گونزالو به همراه هشت تن از کادرهای رهبری حزب به دام ارتجاع افتادند.

برخی از خود پرسیدند چرا رهبری در شهر بودند؟ آیا مناطق پایگاهی امن تر نبود؟ و سوالاتی از این دست. البته این امکان نیز هست که با پیشروی های تکان دهنده دو سه سال آخر جنگ، روحیه شکست ناپذیری بر حزب غالب شده بوده و به گرایش در جهت دست کم گرفتن قدرت

Vladimir Montesinos^{۲۵}

تاکتیکی دشمن و در نتیجه پائین آوردن گارد در برخی از زمینه ها انجامیده باشد. ولی به هر حال وقتی با دشمنی که از لحاظ نظامی و امنیتی از خودت قوی تر است، و قدرت سیاسی را در اختیار دارد وارد مبارزه می شوی، هیچ گاه نمی توان خطر دستگیری را به صفر رساند. و پیروزی اجتناب ناپذیر نیست.

ولی شکست ها متفاوتند.

کدام آینده؟

یک سال پس از دستگیری، حکومت فوجیموری نامه هایی را با امضا گونزالو انتشار داد که در آن ها، حزب به پایان دادن مبارزه مسلحانه دعوت شده بود. تا آن زمان، گونزالو در جزیره ای که پایگاه نیروی دریایی بود در حبس انفرادی به سر می برد و هیچ گونه تماسی با آشنایان، فامیل و یا خبرنگاران نداشت. اولین عکس العمل رهبری حزب در خارج از زندان این بود که این نامه ها «جعلی» است و باید مبارزه مسلحانه را ادامه داد.

گونزالو در آخرین تماسش با دنیای خارج، یعنی روز ۲۴ سپتامبر به رفقایش در بیرون پیام داده بود که طبق نقشه های آخرین نشست عمومی رهبری حزب پیشروی کنید. نقشه های این نشست بر اساس شرایطی بود که جنگ خلق از بسیاری لحاظ در موقعیتی برتر از دشمن قرار داشت. ولی از زمان دستگیری، اوضاع تغییر کرده بود: نه تنها ارتجاع از لحاظ روحیه موقعیت بسیار بهتری پیدا کرده بود، بلکه هسته مرکزی حزب ضربه جدی خورده بود. تا آن زمان، گونزالو حزب را از درون تند پیچ های مبارزه و پشت سر گذاشتن سختی ها و رسیدن به پیروزی ها رهبری کرده بود. اما امروز گونزالو در زندان بود.

در زندان بودن گونزالو و بسیاری دیگر از رهبران با تجربه حزب، به این معنا بود که از زنجیره شناخت و کسب دانش حزب جدا افتاده بودند و با توجه به شرایط حبس انفرادی کامل که به جز بازجو با کسی دیگر ارتباط نداشتند، نمی توانستند نتیجه عقب گردی را که حاصل شده بود ارزیابی کنند و برنامه عمل جلو بگذارند.

رهبران باقی مانده حزب کوشیدند کمیته مرکزی و تشکیلات ضربه خورده را بازسازی کنند. آنان قهرمانانه در مقابل روحیه شکست خوردگی ایستادگی کردند و شجاعتشان را جمع کردند و به مبارزه ادامه دادند. ولی آثار سیاسی و ایدئولوژیک ضربه در همه جا به چشم می خورد. و جز این نمی شد انتظار داشت. همه مشکلات ناشی از تغییر شرایط به کنار، اکثر اعضای کمیته مرکزی

جدید در امر رهبری مرکزی، نه فقط بی تجربه بودند بلکه با نگرش و خط گونزالو پرورش یافته بودند، نگرشی که از ذهنی گرایی و عدم انعطاف مبرا نبود.

مشکلات جدی وقتی ظاهر شد که نامه های فوق الذکر عرضه شد. نامه ها، مسائلی واقعی را مطرح می کرد. آیا حزبی که چنین ضربه بزرگی خورده می تواند به جنگ ادامه دهد؟ آیا بهتر نیست وقتی تناسب قوا به نفعش نیست، موقتا اسلحه را کنار بگذارد و با ارتجاع مذاکره کند؟ مسلما پاسخ صحیح و انقلابی به این گونه پرسش ها آن نبود که در نامه ها مطرح می شد. این که گونزالو به چنین نتایج تسلیم طلبانه ای رسید، بدون شک به شرایط خاص وی، یعنی یک سال تمام زندان انفرادی در بایکوت کامل خبری، و کلنجار رفتن با بازجوهای تعلیم دیده سازمان سیا^{۲۶} مربوط می شد، ولی نقاط ضعف موجود در دیدگاه و سیاست وی نقش عمده ای در این عقبگرد بازی کرد.

در حزب در مورد چگونگی برخورد به نامه ها اختلاف نظر بوجود آمد. ولی متاسفانه اختلاف نظرها به بحث جدی تئوریک سیاسی نینجامید. اعضا حزب، به جای تعمق در نظرات مطروحه، و تلاش برای دست یافتن به نظرات صحیح، که یکی از ملزوماتش نفی برخی ایده های سابق حزب می بود، مسئله را بر سر این که آیا نوشته از آن گونزالوست یا جعل دولت است بردند. دعوایی سطحی که به بالا رفتن درک هیچ یک از طرفین کمکی نکرد و به جای فعال کردن تفکر اعضا حزب و جامعه به حول چگونگی پیشرفت انقلاب، به تهمت و افترا و تضعیف روحیه ها انجامید. نتیجه این که عده ای جنگ را رها کردند، و عده دیگری به ادامه جنگ، ولی بدون بررسی عمیق شرایط نوین و خط حزب پرداختند.

ادامه کاری در چنین شرایطی بسیار دشوار بود، چرا که هر پیشروی به ایده های نوین نیاز دارد. ایده هایی که بر اساس تجارب گذشته فرموله شده می توانند و باید راهنمای عمل امروز باشد، ولی کافی نیست. شرایط مختلف راه حل های مختلف می طلبد. و برای گذر از اوضاع پیچیده، بیش از هر چیز نیاز به دیدگاهی ماتریالیستی به تضادها و رویکرد و روشی دیالکتیکی برای حل آن هاست. راه درخشانی ها در زمینه شجاعت و فداکاری و انگیزه های قدرتمند طبقاتی

^{۲۶} یکی از ویژگی های این بازجویی ها این بود که اتاق بازجویی مثل اتاق پذیرایی تزئین شده بود، کاناپه، مبل راحتی، یک تلویزیون گوشه اتاق و بازجو هم که لباس غیر نظامی و یا متفاوت از تیپ رایج بازجوهای خشک و بیرحم پوشیده، حالت کسی را که دارد بیشتر وارد بحث سیاسی روشنفکری می شود. خلاصه بر خلاف شرایط شکنجه که می تواند افراد را در موضع نبرد قرار دهد، شرایط بازجویی رهبران پرو بیشتر به شکلی بود که فرد احساس کند با یک مخالف سیاسی وارد بحث شده و به نوعی خلع سلاح شود.

چیزی کم نداشتند، نقاط ضعف آنان در دیدگاه و رویکرد و روش بروز کرد. احزابی در جنبش بین المللی کمونیستی سعی کردند به کمک رهبری جدید حزب که در بیرون از زندان تشکیل شده بود بشتابند و در زمینه های نظری برخی درس ها را جمع بندی کنند. ولی حاصل این جمع بندی ها، که به تهیه اسناد باارزشی هم انجامید، با استقبال راه درخشانی ها روبرو نشد.

در پایان

بعد از ضربه به ساختار حزب کمونیست پرو و رهبریش که اساسا نتیجه یک جنگ طولانی نابرابر با صف متحد مرتجعان داخلی و سرمایه داری بین المللی بود، و بعد از ضربه سیاسی به خط و جهت گیری انقلابی حزب که اساسا برخاسته از نقاط ضعف انباشت شده در نگرش و روش و سیاست های رهبری حزب بود، انقلاب پرو دچار عقبگردی جدی و طولانی شد. با تغییر وضعیت جنگ، وضعیت زندان ها هم تغییر کرد و هر چند هنوز شاهد قهرمانی های کم نظیری بودیم، ولی آن روحیه شکست ناپذیری دیگر نبود. عده ای نه چندان معدود، چه در بیرون و چه در داخل زندان از مبارزه دست شستند. توجه عمیق به همین تحولات و عوامل و تحلیل علمی از آن ها، بدون شک درس های مهمی برای هر حزب کمونیست انقلابی در بر دارد تا بتواند با دیدی روشن تر و صحیح تر نبرد توده های مردم برای کسب رهایی را رهبری کند. اما فراتر از این، دهسال جنگ انقلابی پیروزمند در پرو با همه پیچ و خم هایش، سرشار از درس های تعیین کننده ای بود که ستمدیدگان سراسر دنیا کماکان می توانند و باید از آن بیاموزند. تجربه پرو نشان داد که فقط رهبری کمونیستی انقلابی در قالب یک حزب متعهد و منضبط و پویا و شجاع است که می تواند محرومان و لگد مال شدگان جامعه را در مسیری کاملا متفاوت برانگیزد و دورنمای روشن جامعه ای نوین و مناسباتی نوین را در برابر آنان ترسیم کند. بدون چنین حزبی، هیچ انقلاب واقعی که متکی بر جنبش آگاهانه توده های تحت استثمار و ستم باشد اتفاق نخواهد افتاد. تجربه پرو نشان داد که کمونیست های انقلابی با درک نیروی تاریخساز توده ها و با تلاش برای پیوند زدن آگاهی و تشکل و آرمان کمونیستی با مبارزه طبقاتی و اجتماعی توده هاست که می توانند «معجزه» بیافرینند و دنیا را به شگفتی اندازند. جنگ انقلابی پرو، در واقع بخشی از مبارزه مردم دنیا علیه نظم موجود، برای دنیایی عاری از ستم و استثمار بود و به همه ما تعلق داشت. اگر بورژوازی جهانی برای سرکوب انقلاب زحمتکشان پرو متحد بود، کمونیست های انقلابی جهان هم، در حد توانشان به این انقلاب یاری رساندند، در جدال های نظری مربوط به آن فعال بودند، کوشیدند

درس های جنگ انقلابی پرو و رهبری آن را همه گیر کنند، و خود از این تجربه بیاموزند. شاید بارزترین تاثیر جنگ خلق پرو و درس هایش در دو دهه اخیر را بتوان در کشور کوچک آسیایی نپال پیدا کرد که تنها پنج سال بعد از دستگیری گونزالو، توده های تهیدست روستایی اش با الهام از آن جنگ و به رهبری حزب کمونیست آن کشور، جنگ انقلابی را آغاز کردند.

در بیست سالی که از دستگیری گونزالو و نسل قبلی رهبران حزب کمونیست پرو می گذرد، آن کشور شاهد تحولات بسیار بوده است. هیئت حاکمه مرتجع برای فریب توده های محروم بومی، برای یک دوره یک چهره سرخپوست به نام «تولدو» را در مقام ریاست جمهوری رو کردند که تعلیم یافته «بانک جهانی» بود. استثمار و غارت و فساد حکومتی ادامه یافت و بحران اقتصادی و اجتماعی کمر طبقه کارگر و دهقانان فقیر و کم زمین را شکست. کابینه های جدید بر سر کار آمدند و گناه را به گردن گذشتگان انداختند. فوجیموری که افتخارش شکست دادن راه درخشان بود، به خاطر فساد و کشتار تحت تعقیب قرار گرفت و از کشور گریخت. آلن گارسیای سوسیال دمکرات دوباره به قدرت رسید تا جامعه را برای تهاجم نئولیبرالیستی به سطح معیشت مردم و اجرای فجایع گلوبالیزاسیون آرام کند. فوجیموری به پرو باز گردانده شد و به همان زندانی فرستاده شد که گونزالو و یارانش کماکان در آن اسیر هستند. طی این بیست سال مبارزات کارگران و خیزش های گاه قهرآمیز بومیان، هیچگاه خاموش نشد. طی همه این سال ها، تعقیب و دستگیری کادرهای رهبری با سابقه حزب ادامه یافت. هنوز هم گاه به گاه از مناطق جنگلی پرو خبر درگیری ها و عملیات راه درخشانی هایی که باقی مانده اند به گوش می رسد، بی آنکه نشان چندانی از دیدگاه و اهداف و خط مشی آنان در دست باشد. شاید برای کسانی که انقلاب و جنگ انقلابی را مقولاتی مربوط به گذشته و نابهنگام می دانند، تعجب آور باشد که حتی امروز در میان دختران و پسران پرویی که راه دگرگونی مناسبات حاکم و تغییر نظام سیاسی آن کشور را می جویند، تجربه راه درخشان کماکان یک مساله قابل بحث و بررسی است. طی همه این سال ها بر تجربه کمونیست های انقلابی پرو خاک تحریف پاشیده اند، اما نسل جوان به همه این دروغ ها و بهتان ها به دیده شک می نگرد و حتی اینجا و آنجا نشانه هایی از همدلی با آن تجربه را از خود بروز می دهد. این را در عرصه ادبیات جدید پرو می توان دید که برخی نویسندگان جوان، موضوع های جالب و شخصیت های سمپاتیک و قوی داستان هایشان را به شکل آشکار یا پوشیده به راه درخشان ربط می دهند.

اینکه جنبش کمونیستی بار دیگر به چه شکل و با چه نقشه و استراتژی و تشکیلاتی به پا

خواهد خاست و انقلاب آن کشور در کدام مسیر و در کدام زمان دوباره خودنمایی خواهد کرد را نمی توان پیش بینی کرد. ولی یک چیز روشن است، انقلاب آینده بر ایده ها و تئوری های نو شده و تکامل یافته استوار خواهد شد و تکرار صرف تجربه انقلابی راه درخشانی ها نخواهد بود. در عین حال، انقلاب آینده بر دوش تجربه گذشته خواهد ایستاد و پیوند و گسستی دیالکتیکی با درس های مثبت و منفی «آغازگران» خواهد داشت.

توضیح در مورد منابع

۱. فصلنامه جهانی برای فتح، A World To Win (www.aworldtowin.org) منبع اصلی این نوشته است. این فصلنامه، نشریه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود که در سال ۱۹۸۴ توسط بسیاری از احزاب مائوئیست جهان تشکیل شد. حزب کمونیست پرو از اعضا این جنبش بود. مقالات جهانی برای فتح در مورد پرو بر اساس گزارشات حزب و روزنامه ها و نشریات پرو تهیه شده است. ترجمه بسیاری از اسناد حزب، از جمله مصاحبه مفصل ال دیاریو با گونزالو نیز در این نشریه یافت می شود. این نشریه به چند زبان انگلیسی، فارسی، اسپانیایی و گاهی ترکی و ایتالیایی هم منتشر می شد. نسخه فارسی جهانی برای فتح در سایت آرشیو اسناد اپوزیسیون ایران در دسترس است. از شماره اول تا شماره ۲۵ این نشریه، تقریباً در هر شماره مقالاتی در این مورد موجود است.
۲. سایت سریداران (www.sarbedaran.org) علاوه بر برخی شماره های جهانی برای فتح، مقالاتی دیگری نیز در مورد جنگ انقلابی پرو دارد.
۳. در سال ۹۰ وزارت دفاع آمریکا رند را مامور تهیه گزارشی در مورد پرو کرد. این گزارش مفصل، نه تنها اطلاعات دقیقی (که توسط ارتجاع و در نتیجه دستگیری ها و مصادره ها جمع شده بود) دارد، بلکه از این نظر حائز اهمیت است که دو سال بعد از تهیه این گزارش، بسیاری از پیشنهاداتش برای سرکوب جنگ خلق توسط سازمان سیا و پلیس و سازمان اطلاعات پرو به اجرا گذاشته شد. نام این گزارش *The Shining Path and the Future of Peru* به قلم Gordon H. McCormick است.
۴. *Women at War: Magazine article by Carol Andreas, Anita Fokkema; NACLA Report on the Americas, Vol. 24, 1990* کارول آندره آس، از نزدیک در مورد شرایط زنان در پرو و جنگ انقلابی پرو تحقیقات بسیاری کرده است.
۵. *Women and War in the Twentieth Century: Enlisted with or Without consent, Nicole A. Dombrowski*
۶. *Sendero Luminoso in Comparative Perspective, Cynthia McClintock, Dept. of Political Science, George Washington University*

Maoism in the Andes: Sendero Luminoso and the contemporary
guerrilla movement in Peru, Lewis Taylor, Centre for Latin American
Studies, University of Cambridge

Puno Instituto de Educación Rural Waqrani- Caught in the
Crossfire - g c i 275, Peruvian Graffiti

۹. ویکی پدیا